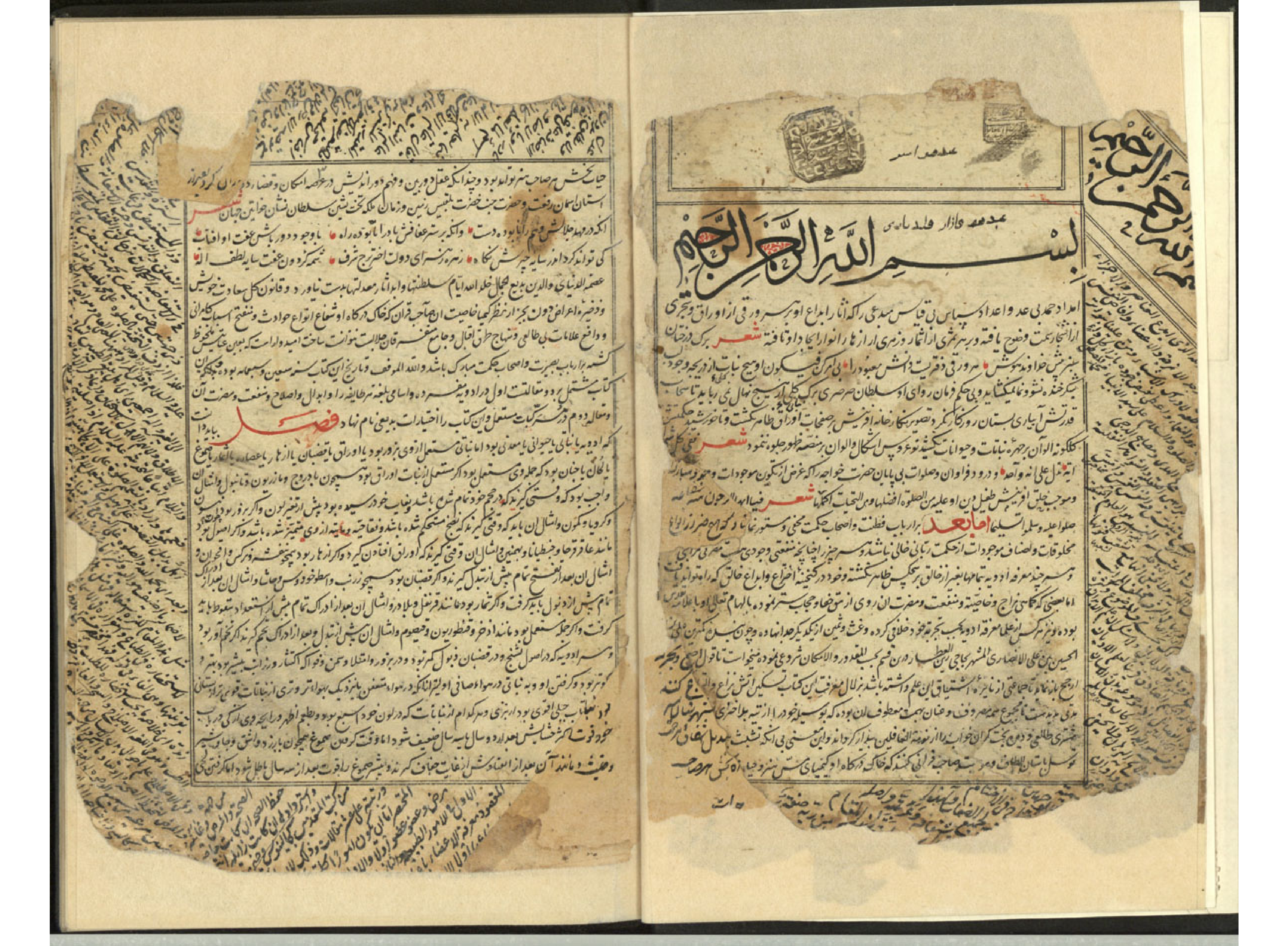

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
1162.
بخش نسخ خطی
۹۸۶۱



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاسی فزون از خواهش پیمانان بشفا و ستایشی متجاوز از
شوق دردمندان بلقا نثار بارگاه طبیبی است مهربان که زبان حال
خستهدلان را بمقال گویا و درد دل مستمندان نومید
از دوا را بنوید دوا فرموده است و درود
نامحدود و صلواة نامعدود بر نسخه نویس عطار خانه
دوا شناس پیمان ستان
سید انبیاء و ملاذ اهل ارض و سما محمد مصطفی و بر سید
اوصیا و امام اتقیا معجون مادة الحیوة اولیا و تریاق فاروق سعدا و اشقیا
قسیم جنت و لظی محمد دم ملائکه سیما علی مرتضی و بر ذریه ابرار و اهل بیت
اطهار آن دو عالیمقدار که هر یک در معالجه سمیت پیش از پیش ضلالت
و معاصی جد وارند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
چنین گوید کم گشته دیار سرگردانی و مبتلای برنج



بسم الله الرحمن الرحیم

امداد حمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر سر ورقی از اوراق و شجری
از اشجار بسمت وضوح یافته و بر سر شجری از اشجار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته شعر برگ درختان
سبز پیش خداوند هوش • هر ورقی دفتریست دانش معبود را • بی امر کن فیکون او هیچ نباتی از بیخه وجود سر
[illegible]
[illegible]
گلگونه الوان بر چهره نباتات و حیوانات کشیده نوع و پس اشکال و الوان بر منصه ظهور جلوه نموده شعر [illegible]
[illegible] و درود و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات و [illegible]
و موجب خلق آفرینش طفیل وی [illegible] و علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها شعر [illegible]
صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که [illegible]
مخلوقات و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد و هر چیز را چنانچه منفعتی وجود است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الحسین بن علی الانصاری المشهور بحاجی زین العطار در فن قسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حیات بخش [illegible] در عرصه امکان و قضا [illegible]
استان آسمان رفعت و حضرت [illegible] سلطان نشان خواقین جهان شعر
[illegible]
[illegible]
عصمة الدنیا والدین بدیع الجمال خلد الله ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کتاب مشتمل بر دو مقالت اول در ادویه مفرده [illegible]
و مقاله دوم در [illegible] مرکبات مستعمل و این کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاد فصل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون [illegible] و ماهی زهرج و سلیخه و امثال ان وقت رسیدن شجرهای وی پیش از نقصان گیرند و گرفتن عصارات مثل اقاقیا و
افیون و حضض و مانند ان بعد از رسیدن نبات وی گیرند اما انچه اقوی بود از هر طبقه مدت بقای وی بیشتر بود اما و قتی که یکی
ازین تازه و قوی نیابند اولی آن بود که ضعیف همین نوع را بجای او خرج کنند و اگر نیابند انگاه وی را بدل کنند اما حیوانی
مانند قرون و مرارات و اکباد و اجبان بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و در اصح المزاج و از رسیده بود و انچه
از وی گیرند بعد از کشتن گیرند و بر حیوانات میته التفات نکنند و از ایشان ادویه بکم ندا اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار
و زاج و امثال آن اولی ان بود که از معادن معروف گیرند و ان اختیار کنند که جوهر ان پاک بود و در لون تفاوت نبود و هم
بهمان طعم مخصوص بود اما نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول اسبع او ردن اجزاء آن دارو کوفتن و قرص
ساختن و در سایه خشک کردن همچون دارچینی دوم اخلاط ان دارو با چیزی که حافظ وی بود بخاصیت همچون خلط
کافور با حنبیج یا فلفل با جو و خلط فرفیون با سلت یا باقلی یا پوست بادام تر و خلط فلفل سفید با باقلا و امثال ان سبب
قوه اجزا سیوم ظروف چنانکه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند که سروی تنگ بود و سر ان موم اسنوار
کنند تا قوه وی تا بتر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و [illegible] اولی ان بود که در ظرف اسربی کنند و اگر
یافت نشود ابگینه و کافور در ظرف ابگینه کنند و اگر یافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند
مانند برور و اوراق و بعضی را در انبانه کنند مانند خرنوب و سبد و کهربا و امثال ان و بعضی را کیسه کرباس کافی بود
مانند اقاقیا و بوش و عصارات چهارم انکه جایگاه ان خیابگه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت و
خالی از رطوبت و در موضعی که تنگ گشاده بود و هم رباح بود و دخان بود پنجم نهادن ادویه لازم بود که مرکبی
را بجای خود بعضی نگاه دارد تا ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج و امثال
ان در مجاورت ادویه که استعداد قبول ان روایح داشته باشد و بسبب ان جار قوه وی ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر
و امثال ان نهند چون [illegible] شد که ادویه ازین سه قسم برون نیست و قول کلی که دوا را از غیر تمیز کنند بباید دانست
اکنون بدانکه انچه ماکول و مشروب آدمیست از پنج قسم برون نیست با غذاء مطلق یا دواء مطلق یا اغذیه دوایی یا ادویه
غذایی یا سم و انچه خورده شود یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن در ان ماروی غالب بود و از ابدال ما یتحلل سازد ان غذاء مطلق
بود و همچون نان و گوشت یا خان بود که اول بدن وی را تغیر کند بار دوی بدن را ان را دواء مطلق خوانند مانند زنجبیل
و فرنفل [illegible] و امثال ان یا خان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر باز بدن اثر کند و از ابدال ما یتحلل گردد
این را غذاء دوایی گویند چون سیر و خشخاش و کاهو و امثال آن و اگر قوه دوایی غالب بود از ادویه غذایی گویند

مانند کمون و نانخواه و کرویا و امثال ان یا چنان بود که قوه وی ثابت بود و اما کیفیت وی بحال خود [illegible]
چون باشد از اسم خوانند مانند بیش و بنگ و شوکران و امثال ان والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات
اریم تا باب سر یک چنانکه التزام کرده ایم گفته شود ان شاء الله و تعالی

باب الالف

اطریلال نباتیست و بر رومی دشلغ گویند و تخم وی مستعملست و مانند تخم کرفس بود و بزرگی و بلون کبود
بود و سنگل زیره بود و نباته تلخ بود و انچه سبز بود قدری ازان بزرگتر بود و از تخم خلال دلرن گویند و ان اطریلال
غیر مصری و ابن مولف گوید این نوع اطراف اهواز آرند و هم انجا میروید و انچه کبود رنگ بود اطریلال مصری است
حشیش و بر ارجل الغراب و رجل الطیر خوانند و حرز الشیاطین نیز گویند و گفته شود و طبیعت اطریلال گرم و
در اخر درجه دوم و در مداواه بهق و برص نفع بسود مند بود و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی بکدرم ازان باده انکی
عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشند و لعق کنند و یکساعت یاد و ساعت بافتاب بنشینند چندانکه عرق بکنند و گاه
باشد که همان زمان ابله بزند و گاه باشد روز دیگر یا شبانگاه ابله بزند و بعد ازان تب زرد ازان روانه شود و بعد از
حق تعالی لون ان موضع باز لون اندام گردد خاصه که این زحمت در موضع گوشت مند بود و بزودی آسان تر زایل گردد
و ان مجربست و جامع این کتاب امتحان کرده است و این سری عجیب است اما شرط انکه اول تنقیه کرده بود و بعد ازان ان
استعمال کنند و باید که در تابستان باشد و وقتی که افتاب در غایه گرمی بود و بعضی گویند یکجو و نیم اطریلال و نوبت
جزو و وتق سداب یکجز و مجموع کوفته و بیخته هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامند از برص شفا یابد باذن
الله [illegible] حاجت که در افتاب سه روز بنشینند چندانکه عرق بکنند و اگر برسد اطریلال و بعسل کف کرفته سرشد
و هر روز دو مثقال بیاب بیاشامد یا زده روز متواتر البته برص بکلی زایل شود و اگر اطریلال کوفته و بیخته در بینی ان
دمند بچه بلند ارد باذن الله تعالی

اذرعیش بزبان اهل دمشق و مصر عود ریح خوانند و ان قشر اصل
[illegible] پارسی پوست بیخ زرشنگ خوانند و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم چون بجوشانند و بر ان
مضمضه کنند [illegible] زایل شود در ساعت که باشد و هر نوع قلاع که باشد و مجربست و اگر بجوشانند در گلاب [illegible]
[illegible] مانند رطوبت خشک گرداند و سودمند بود جهت تقیب [illegible] که مزمن شده باشد و اگر بپزند ارد و جهت استعمال
کنند [illegible] و اگر بطبیخ ان احتقان کنند سودمند بود جهت ریشهای روده و اگر بشراب بالیز بجوشانند
و بیاشامند [illegible] و ورم ان نرم کند و صاحب جامع گوید اطباء مصر در داروهای چشم مثل مامیران چینی
و مامیران [illegible] اذرعیش میکنند

اباد انکه نبرفت پارسی سرف سوخته گویند صنعت انی [illegible]



واطراف بروی تابه نهند وقدری کوکرد بران اندازد ودر کوره نهند وکاسه کواری سوراخی در بن ان کنند وبر سر وی نهند
وبعد ازان زمان که سوخته کرده وبردارد واستعمال کنند ومولف کوید بعضی جو بر تابه اهنین نهند وکبریت بر زبر جو وتختهای اسرب
بر سر کوکرد افکنند واتش در زیر تابه کنند تا اتش در زیر کوکرد افتد وبا منی می جنبانند وجو زیاده میکنند تا اسرب زنک سوخته کرده
انکاه اسرب از خاکستر جدا کنند وچند نوبت بشویند وبکار دارند ودیسقوریدوس در یک جا کبریت یاد کرده ودر دیکر موضع نمک کرده
وکفته که اسرب را در تابه اهن بر سر اتش نهند وبسوزانند تا بکونه زرنیخ شود وابوریحان کوید طبیعت اسرب سرد بود در درجه دوم
چون مغسول کنند نشف ریشهای چشم بکند وانها وسودمند بود وجهت ریشهای مفاصل وذکر وخصیه چون بران موضع فرور کنند
وهمچنین بواسیر وسرطان وریشهای زشت وبدل ان اثمد است **ابق** اکسیریان زیبق را خوانند وبزبان اشیان ان
زیبق خلی نام دارد ودر زاکه شود **ابکون** لباب القمح است ولباب النوم ولباب البر نیز کویند وان لباب المخطات بود
نشا کویند وبپارسی شکسته ودر نون بکفته شود **ابقرد** نقیز است وکفته شود **ابخلسا** الجنومات
وخس الحمار وعاقر شمعا وشجرة الدم ورجل الحمامه وحجرا وسوفلیوس ومسعاد وکلا وانقلیا کویند وبپارسی حالوها
وبلفظی دیکر بالعبری وکاموخ خوانند این جمله اسم شنجار است بپارسی خشکار کویند وموجوده خوانند وبهترین ان نوع که
ورق وی سیاه رنک بود وبیخ ان سطبر بود وورق ان بسیار بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در اول درجه دوم
چون با سرکه ریق طلا کنند زایل کرداند وسبز زرا نافع بود وجکر را پاک کند چون بسبر که بود خواه خوردن وخواه
ضماد کردن وبرنقرس ضماد کنند سودمند بود وچون با پیه برخسار زرد نهند تحلیل باید وریشها را نافع بود وشقاق
منعقد وچون ورق ان بریان کنند وبا شراب بیاشامند شکم ببندد وچون بخایند وبر کزندکان اندازند ببرد
وبیخ ان چون زن بخوشتن برکیرد بچه بیندازد وورم صلب که در جسم بود تحلیل دهد بجود بر کرفتن بود ودر اب ان
نشستن قوحیض براند بتوه وشعدار مستعمل ازوی دو درم بود وبسیار مستعمل کردن صداع اورد ومصلح وی
روغن بنفشه بود وپاک کند و **ابریشم** نیکوتران بود که پاک ونیکو بود وطبیعت ان معتدل است در کرمی وسردی
وکویند کرم وخشک بود در اول وخوزی کوید کرم وتر بود در اول بلغم وسودا پاک کند وبدن را فربه کند وقوت بدن
وحزن زایل کند وروشنای چشم بیفزاید وچون در معاجین بکار کنند که شربتی ان از عسل بود مجامعت را زیاده کند ومغوظ
اورد ودهنی بیفزاید ودر معاجین بکار کنند بعد ازان که سوخته باشند ومستعمل کنند با مقرض وصفت سوختن وی ان مانند
سوختن طوف بود ودر ضماد کفته شود واکر مقعود بود لطیفتر بود از بهر انکه قوت وی زیاده بود وچون سوخته جای منشد
مفرحی تمام بود وجهت تقویت دل بغایت نیکو بود وخفقان را سود دهد ومقدار شربتی یکدرم بود وچون بعد از سوختن بشویند فربه

ریشهای

ریشهای چشم سودمند بود وپوشیدن وی سخن نبود مانند پنبه بلکه معتدل بود وکویند پوشیدن وی شپش بیفکند وبعد
زایل بود خصوص خشن وی ومصلح وی رب بواسیر وارنج بود **ابهل** جوز الابهل خوانند وبیونانی موبیا کویند و
ثمرة العرعر وبرس نیز خوانند وان ثمر سروکوهی بود وبپارسی تخم وبل کویند طبیعت ان کرم وخشک در دوم وجالینوس
کوید در سیوم بهترین ان سیاه رنک بود فربه بهترین ورق ان سبز رنک بود اکر با روغن کنجد بکوشانند ودر ظرفی اهنین کنند تا سیاه
شود ودر کوش چکانند کری زایل کند وچون بکوبند وببیزند وبر اکله افشانند نافع بود واکر سه درم سفوف سازند کر دها
مجموع بکشد واکر بیاشامند ویا عسل بسرشند سه درم ولعق کنند حیض براند وبچه زنده بکشد وبچه مرده بیندازد واکر ثمر ابهل
ده درم سحق کنند وپنج درم روغن کاو وپنج درم عسل با هم بسرشند ولعق کنند ربو را نافع بود واکر سحق کنند وبا سرکه بر
داء الثعلب طلا کنند واکر زن بخود برکیرد یا بخور کند بچه بیندازد ووی مضر بود بجکر ومصلح ان عود البوج است یا خولنجان یا
حماما وبدل ان جوز السرو است ودارچینی مساوی وکویند بدل ان یک وزن ونیم دارچینی است وکویند بدل ان بوزن ان سلیخه
وبوزن ان جوز السرو است **ابنوس** دو نوعست سیاه وطلع ودرخت ان درخت عناب ماند وبر دو نوع چون اب
اندازند فرو رود ومولف کتاب کوید ان نوع که طلع است دو نوع شود یکنوع طلع او برنک سیاه است وزرد وان نوع
از سواحل زنکبار ارند وتخم ان بتخم خیامی ماند وزردی وسیاهی او برابر افتد مخطط است ومتفاوت افتد ونوعی دیکر
طلع وبرنک سرخ کی وسفید صندلی بود وتخم ان نوع مانند فلفل بود واین نوع دسته کارد وکوشه کمان کنند ونوع سیاه
خالص است میانه چوبست ومغز او که کره اکر داو افکنند بنشیند واین ابنوس سخت تر از ابنوس طلع بهند
وکران وزن تر ودیسقوریدوس کوید بهترین ابنوس حبشی بود ومولف کتاب کوید عجب انکه در حبشه ابنوس نیست بلکه
ان ابنوس از اسپهان وفوفل اورند از جزیرهای قمر وبهترین ان سیاه است املس وطبیعت ان کرم وخشک در دوم
چون حل کنند باب وکحل سازند سفیدی چشم وشکوری زایل کند وبوخکی اتش را نافع بود واکر بسوزانند ودردهای کهنه اری
تا جون فخم شود وبشویند بمانند اثمد ان اب را غسل کنند درد چشم که از بوسته بود وخارش چشم را نافع بود ونشاره ان موی
رویاند واکر بیاشامند سنک کرده ومثانه بریزاند واکر نشاره ان سحق کنند بخایه وریشهای زشت افشانند خشک کرداند
اسم این کتاب کوید دو خشک بند چنانکه از زخم کارد وشمشیر بکار برند مجرب تر از نشاره ابنوس نیست وکویند
بدل وی چوب کنار است ومصلح ان صمغ عربی باشد سم بود **ابرکیا** وابرکاکیاب نیز کویند وان نسج العنکبوت
جانوری که تو منند ومشیرازی کرینه چون بر جراحت نهند خون بازدارد ونکذارد که ان جراحت ورم کند وچون سلیم که
بران حک شده بر مل نهند در ابتدای ان ورم نکند تا خشک کردد وسودمند بود ودور نکند که مل بزرک شود وباز کرددم

اگر شوره بدان بمالند جلا تمام دهد و اگر گرتینه که در بستان باشد و کثیف و سفید بود در پوست بندند و در بازوی کسی که او را
تب ربع بود ببندند زایل شود و مولف گوید اگر پای عنکبوت بر کسی بندند که او را تب آید تب از وی برود و اگر جایگاه عنکبوت
عنکبوت بکوبند همه بگریزند و اگر بگریزند همه بمیرند **ابن القطه** حی العالم است و گفته شود و معنی ابرون لحی ابد المعنی همیشه
زنده و برگ وی همیشه سبز بود و بزرد و در حا گفته شود **ابل** قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند لاحی خوانند و غلاف
او مثلث است وان دو نوع است یکی نوع معتدار چو بزبوا بود و مثلث شکل و یک نوع دیگر مانند استخوان با بلیه گرد شکل بود و پوستی
بر وی بود و دیگر دو نوع قاقله کوچکست و هیل و بال بوا و هیل بوا و شونیز گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و بهترین
وی آن بود که بوی نعناع تیز دارد و منفعت و قوت وی مانند قرنفل است جهة معده و جگر نیز سودمند بود و قی باز دارد و گویند
لطیفتر از قاقله بزرگست دیگر خواص او را در قاف گفته شود **ابست** ثم اترج پارسی گوشت ترنج خوانند و به بالنگ گویند
و بهترین آن گوشت بالنگ دبه است که از آن ابا تو خوانند و گرمسیریان از آن مرکب گویند و مولف گوید اهل شبانکاره آنرا
بتس خوانند طبیعت آن گرم و تر است در اول و مجان خوردن دیر هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج آورد و داوی آن
که مری کنند **ابن عرس** بپارسی راسو خوانند و به ترکی قاقولاق و برومی سورالوق و بهندی [illegible] اگر اندرون
او کثیف پاک کنند و خشک کنند گزندگی جانوران زهر دار را نافع بود و اگر نمکسود کنند و خشک کنند و [illegible] از آن دفع زهر باد
سموم کند و اگر دماغ وی با گوشت بامرکه بخورند صرع را سود دارد و اگر گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک
کرده با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و اگر بسوزانند در دیگ [illegible] و خاکستر آن با سرکه [illegible] طلا کنند نافع بود و اگر
خون وی [illegible] بمالند نیکو بود و اگر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند سودمند بود و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون
آورند زمانی که زنده بود و بر زن بندند آبستن نشود و رازی گوید اگر طحال وی [illegible] باشد و این [illegible] ببندند [illegible] کند
وی راست ببستند **ابن هیلیه** آشبیت ماننده بیاج اما عوض [illegible] باید که [illegible] زیاده باشد
و هرگاهای آن باقری [illegible] در [illegible] و طبیعت آن [illegible]
و ماننده بیاج بود در خاصیت و موافق معده و جگر باشد و مفرح و تقویت قلب **اثان** خرما [illegible]
[illegible] نافع است **اترج** پارسی ترنج خوانند پوست زرد آن گرم و خشک است در دوم و گوشت آن گرم و تر است
در اول و تخم آن [illegible] و در وی اندک رطوبتی هست و ترشی آن سرد و خشک است در دوم [illegible] چون طلا کنند
خفقان که از حرارت بود خوردن سود دهد و صفرا [illegible] و مشتهی طعام آرد [illegible] که از صفرای سوخته بود سود دهد و قوت
دل بدهد و دفع خمار بکند و در وی تریاقیت [illegible] گزندگی [illegible] و گزندگان [illegible] نافع بود و یرقان را نافع بود

اماکسینه

[illegible] در اسهال [illegible] گویند اگر استخوان او زن با خود دارد [illegible] شود و اگر [illegible] او [illegible] مندی [illegible]

اماکسینه و عصیر [illegible] زبان دارد و مصلح آن شراب خشخاش بود و بدل آن ابلیمو بود و بوییدن او دفع عفونت هوا کند و [illegible]
گرم را زیان کند و مصلح وی بنفشه است و قدر آن [illegible] و قبض [illegible] است و مفرح و تریاقیت در وی هست و بوی دهان خوش کند
چون در دهان نگاه دارند و برص طلا کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوه هضم بدهد و عصاره آن سودمند بود [illegible]
اگر مجان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در چشم اندازند و درشتی کند اما گوشت وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد
و چون بعسل مربا کنند سالم بود اما دانه وی گزندگی عقرب را نافع بود چون دو مثقال [illegible] کنند و با آب نیم گرم بیاشامند و [illegible]
و اگر بکوبند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و [illegible] را تحلیل کند و اگر در میان جامها کنند [illegible] جامه را نگاه دارد از خوردن
و دیسقوریدوس گوید [illegible] سفید [illegible] کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیندازد و بخور کردن وی [illegible] را نافع
بود اما قوه ورق او مجفف بود و محلل طعام را هضم کند و [illegible] معده بود و [illegible] بلغمی بکشد و مسکن [illegible] بود و تقوی معده
و احشا و منفعت وی نزدیکست [illegible] اما ورق و [illegible] وی لطیفتر از قشر است **انزار** [illegible]
و ابهر بارس و ابرباریس [illegible] گویند وان زرنگ است بپارسی زرنگ خوانند و زراج گویند و گفته شود **اثمد** کحل
اصفاهانیست بپارسی سرمه اصفاهانی گویند وان معدنی بود و بهترین آن بود که شفاف و سبک بود [illegible]
کنند و بسوزانند تا اندک نقطی سیاه که باشد بسوزد و بکار برند طبیعت آن [illegible] و گویند [illegible]
اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر با [illegible] طلا کنند نافع بود
و اگر بمجان سوده بر جراحت تازه بر آکنند سودمند بود اما چون نیک شود از سیاهی بماند و همچنین [illegible] قضیب و اعضای که
مزاج وی بخشکی گراید و [illegible] گوید چون با [illegible] و عسل [illegible] گرفته رقیق در چشم کشند صداع را زایل کند و باید که در جانب مصلح
کشند و اگر زنان بخورند [illegible] حیض باز دارد و اگر در بینی دمند خون که از [illegible] دماغ آید باز دارد و بدل وی [illegible] وی
مضر بود [illegible] و مصلح وی شکر و کثیرا بود **اثل ابا** [illegible] است و گفته شد **اثلق** از [illegible]
[illegible] و [illegible] وسجنبویه و اغلیس و حب الغفد و طاهره و قطافلون و [illegible] و اوراق این جمله
فنجنجشت و فنجنکشت و نیجکشت است بپارسی فلفل بری خوانند و بشیرازی تخم [illegible] گویند و در کنار رود بار روید و تخم
آن [illegible] بود در [illegible] و چوب وی باید که استعمال کنند و منفعت وی در باب ذال در ذوخمسة اوراق گفته شود **اثل** نوعی
[illegible] است و در طا گفته شود **اجاص** دو نوع است سیاه و سفید از آن سفید [illegible] خوانند و از آن سیاه [illegible]
[illegible] سیاه خوانند بهترین آن بود که نعناع خود رسیده باشد و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن [illegible] است [illegible]
و منفعت [illegible] طبع را براند خاصه اگر آب وی بهای کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند و [illegible] که مسهل صفرا بود و [illegible]

بباشد و تلطیف حرارت دل بکند اما مرخی معده بود و مولد خلط ماهی و دفع مضرت وی بکل قند کنند و گویند مضرت ...
و مصلح وی غابت و صاحب تقویم گوید مرخی معده بود و مضر دل و مصلح آن گلکبین بود با عسل و گویند بدل او وی تم هندی است
احداق المرضی انحوانت و بهار و عوار و عین البقر و بلیشهار و عین اعلی و گاو چشم و گاو زن نیز گویند و پارسی
بابونه گاو خوانند و در اقحوان گفته شود **احریض** عصفر است و گاجیله نیز گویند بهرم بهرمان است و حریع و عصفر دیم هریق و تعد نیز گویند و در عصفر گفته شود
احلبوبا شبرست و گفته شود **اخیون** راسن لافعی خوانند و آن ثمر نباتیست که مشابه بر اس افعی بود و بیخ آن
از انگشت بارکتر بود و نزدیک بسیاه بود و چون باشراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و اگر پیش از
گزندگی بیاشامند و بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ آن و ثمر و ورق مجموع این خاصیت دارد و اگر بیخ آن با شراب
بیاشامند درد پشت ساکن گند **اخینوس** اخیروس گویند و جوذینه و خودر خوانند و بعضی گویند آن گندم نکشته است
که در صحرا ها روید و آنچه محقق است نباتیست که نزدیک ابهای روان و آبهای ایستاده روید و ثمر وی سیاه و کوچک بود
و گل سفید دارد و دانه وی درد اروی چشم و گوش استعمال کنند اگر دانه وی مقدار دو درم با چهار درم عسل بیامیزند و در
چشم کشند قطع سیلان رطوبات چشم بکند و اگر عصاره وی با گوگرد و نطرون بیامیزند و در گوش بچکانند درد گوش ساکن کند
احریط طیطانست و گفته شود **ادادا** اسخنیص است و گفته شود **ادرقس** سوق است بپارسی الوجه
گویند و الوگنتنه نیز خوانند طبیعت آن بتا است در آخر حرارت بود و مسهل صفرا اما مرخی معده بود و مصلح وی قند است
ادراقی دوای هندیست و از جمله سموم است و در طلاها استعمال کنند مانند کلف و جرب و قوبا و بهق و گویند
در طاعون نیز طلا کردند و مجرب بود و اگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج استعمال کنند و طبیعت این نبات
گرم است و هم مجموع حیوانات که دنبال دار باشند و از پارسی و سندی گوید خوانند و اگر کسی بخورد مداوات وی تی و
شیر تازه و روغن بادام کنند و عرق استعمال حرب العبادات باروغن گل و جمله نقلیت منیر است **ادرناس**
نفس بایع مقیاس نیز گویند و اهل مصر ... خوانند و گفته شود **اذناب الخیل** گیاهیست که بعربی اذناب الخیل گویند
... و به اصفهانی ... **اذربوبه** اذاربوبه گویند و آن بیخ خاریست
... و گویند و آن بیخ طبیناست و فیلا سوس نیز گویند
و ... از آن ... است درجه چون ...
بنشینند ... نافع بود و چون ...
بچه جنیدار دو این ماسوره گوید ... نافع بود و ... جانوران چون ... باشراب بیاشامند

واگر زن که آبستن گردد بخود برگیرد و رازی گوید درد و اگیش را سود دهد و منفخ سده مصفاه بود و فواق ...
نفایه معطس بود و اگر زن آبستن بوی آن بشنود از عطسه بیم آن بود که بچه جنیدار دو بروی مضر بود با حشا و مصلح آن رب
سورد بود و بدل آن بوزن آن حب الاترج و دو دانگ وزن آن ابو الشین و نیم وزن آن بادآورد **اذان الفار** اما علیت
و محی و سمیموس و ریحان داود و شمیز او عیسوب و عیتو و بلقور و مرد قوش این جمله اسم مرزنجوش است و مرزنجوش
نیز خوانند بپارسی مرزنگوش خوانند و بیونانی بر دقش اقطی و معنی آن اذان الفار بود و صبغ القنایر خوانند و طبیعت آن گرم
است در دوم و گویند در سیم و این اسم بر چوب نهاده اند که طبیعت آن بتا است در آجن نهند بخار بر دن آورد و چرا
را نافع بود و جهت لقوه و سعوط کردن سود مند بود و جهت صرع اشامیدن و بهترین مرزنگوش آنست که گل وی لاجوردی رنگ بود
و جهت صرع و لقوه بغایت نافع بود و صرع را خوردن و لقوه بعصاره آن سعوط کردن و گزندگی افعی چون باشراب بیاشامند و اگر
با سرکه بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و جهت وجعها که از سردی و تری بود و صداعی که هم از آن باشد و سختی معده و احشا
بود و محلل نفخ و سده بکشاید و ادرار بول کند بغایت و رطوبات معده و امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند
و تعجیل کند و تب که با فی اندک عسل غرغره کنند و وی مرخی مثانه بود و مصلح وی برزقطونا بود **اذخر**
خلال المأمون گویند و بیونانی ... و بلغطی ... نیز گویند و گویند و ... دشتی و گیاه
مکی نیز گویند و مولف گوید ابوریحان برهمنی آورده که ... دشتی خوانند ... دشتی و ... و آن بود که چون بخایند
... بود و مصطکی که با هم بخایند و از وی بوی ... آید پارسی گور گیاه خوانند و بهترین وی عربی بود و سرخ رنگ تاریک
خوش بوی و طبیعت آن گرم است در اول و در دوم گرم و تر باشد طبیعت نوع اعرابی گرم است در اول
و در دوم وی آنست در اول و بعضی گویند گرم است در دوم ... سنگ گرده و مثانه بریزاند و منضج ... بود و ادرار بول کند و حیض
براند و محلل نفخ بود ... و ورم ... و احتقان ... نافع بود و در بعضی
... مستعمل بود اما ... و ورم صلب که در جگر و معده بود ... نافع بود و درد ... رحم
را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند بول براند و ... مثانه بود و محلل ... بود که در بدن بیدا شود ...
... و ... بود اما بیخ وی سود مند بود و اگر در صلابت ... مفاصل ... دارند و ... سخت
در آخر آن ... سند و اگر ... و در آن ... موافق بود و ... زبان بود و در بیخ ... زیاده از
... در فصاح ... زیاده بود اما ... و بدل ... است ... اسیف و گویند مضر
بود ... کلابست و گویند مصدع بود و مصلح او ... **اذان الفیل**

فسیحوس است

...ست وگفته شود **اذان الجدی** لسان الحمل است وگفته شود **اذان الارنب** اذان الشاة گویند واذان الغزال هم خوانند وان نوعی از لسان الحمل است وگفته شود **اذان العبد** واذان العنز نیز گویند وان مرمار الراعی است وگفته شود **اذان الدب** بیونانی فلومس گویند وان بوصیر است وگفته شود وان اسم بران نهاده اند که برنگ ومانند ویست **اذرافیون** نوعی از کف دریاست وگفته شود **اذربون** آذرگون آذرگون خوانند واردم گویند وبیشتر قول صاحب جامع انست که نوعی از اقحوانست وگل اقحوان زرد بود وسرخ بود واین خلافست گل اقحوان یک رنگ باشد اما نبات آذربون از رنگ وحب زیاده نباشد وبرگ ان برگ اقحوان ماند مطلق اما گل وی بجانب سرخ رنگ بود ماننده آتش ومیان گل وی سیاه رنگ بود واز گل اقحوان کوچکتر بود اما گل اقحوان میان وی زرد بود وبرگهای کنار سپید واذرگون کنار سرخ بود ومیان سیاه واین نوع از شقایق است بتحقیق فمولف گوید پارسی معرب نکرد واورا اذرگون خوانند یعنی بگونه آتش وطبیعت ان گرم است در دوم چون باروغن بیامیزند وبر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد ودرد دل که کهن شده باشد نافع بود وبر کلف طلا کردن سود دهد ودرد وقولنج زیافت هست وجالینوس گوید عرق النسا ونقرس ودرد مفاصل ولقوه را نافع بود ودیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود وریشهای خشک وجگر ومعده وچون سحق کنند وباروغن گل بیامیزند وبر مقعد طلا کنند بواسیر وشقاق را نافع بود وفولس گوید منی بیفزاید وچون سحق کنند با سرکه وبر داء الثعلب طلا کنند سود مند بود والله اعلم **اذان القسیس** قوطلیدون است وان نوعی از حی العالم است وگفته شود **ارطاط** درخت کندر وکاذی نیز گویند وگفته شود **ارهال** چوبی یمنی است خوشبوی وارماک نیز گویند وان مانند قرفه است وبهترین ان بود که بوی ان بوی قرفه ماند وطبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم است در دوم وخشک است در اول وافلیمون گوید در وی قبض ولطیفست بود وبوی دهان خوش کند وقوت دل دهد ومانع مدهد ودرد دل را نافع بود وخوردن ان درد شکم را سود کند ومسکن مدد دهد ومصلح ان جلاب بود وبدل ان چوب کاذی **ارطاماسیا** ارطمیسیا گویند وان الطیبات وبنجاسف وبرنجاسف نیز گویند وگفته شود **ارسطا** بنجاست وگفته شود **ارزه** درخت صنوبراست که برگ وی ... ورخت ... ودر زمین عرب ... بسیار بود وطبیعت ان گرم وخشک است **ارز** پارسی برنج گویند وطبیعت ان ... است در دوم وگویند معتدلست وگویند گرم است در اول وخشک است در دوم وبهترین وی ... وبعد از ان ... کیلانی شکم ببندد ... اما برنج سرخ شکم را نرم کند وانار برنج ... چون ... با روغن بادام ... را نافع بود ... خشک ...

نقل از ذخیره ارز برنج گرمست در درجه اول وخشکست بدرجه دوم غذا ... گندم ... با شیر تازه ... ومطبوخ ... باروغن بادام وشکر چرب ... سکر ودر ... غذا ... بیشتر ... کندم ...

خشک ان بیز ... تولید کند وطبیعت رازم دارد واگر تاکی که برنج برخ در روی جوشانیده باشند وباعقیق قابض حقنه کنند سحج روده را نافع بود واما برنج سپید لون روی را صافی کند وبدن را فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج ومصلح ان شیر تازه است با روغن وصاحب تقویم گوید مصلح ان عسل وشکر سرخ است وجالینوس گوید شکم ببندد وچون بپزند منی بیفزاید ودیسقوریدوس گوید برنج فارسی شکم خون رفتن وعلت کرده ومثانه واختناق رحم ورحم خراب نعابه نافع بود وجالینوس گوید ... ان ... چوب **ارهدیرتد** دوایست مانند بادرنجبویه که ارمینیان نیز ... وچون بر بواسیر طلا کنند نافع بود واگر با شاسند خون حیض براند بقوت **ارادا** مصطکی است وحلال نیز گویند وان علک رومی است وکیه نیز گویند وگفته شود **ارشد** تخم السوز است وگفته شود **ارحم** ادریون است وگفته شود **اردشیران** نوعی از مروست وگفته شود در میم **ارسطولوخیا** زراوند طویلست وان اسم مشتق از ارسطوا است ودرزا آگفته شود **ارمینا** طیبا گویند وان نوشادر است وگفته شود **ارقان** رقونست وبرقان وایرقان وفقولیون وبر همه این جمله اسم ویست ودر جا گفته شود **ارند** انلق است وگفته شود **اربیان** ملح دریاست واز اجواد الحر خوانند وان دو نوع است کوچک وبزرگ بپارسی میگ دریایی خوانند وماهی ربیان گویند اگر چه صاحب جامع یک قول آورده که بلغت اهل شام نوعی از باهوزاست وقول دیگر آورده که ان بهلواست وهر دو قول خلافست انچه گفته شد طبیعت ان گرم وتر است وگویند خشک است بهترین ان تازه بود باه زیاده کند ومسمن بدن داردو گویند غذا صالح دهد اما اصح انست که خلطی غلیظ ازوی حاصل شود وبلغم سودا تولد کند ومصلح ان روغن بادام بود وبدل ان ... **ارجان** لوز البراست وگفته شود **ارجوان** بهار درختی است بپارسی انرا ارغوان گویند وان بهار بمجان ... وطبیعت وی گرم وخشک است وبوستیج ان اگر بجوشانند وانرا با شاسند ... اورد واگر ... بشویند ... نیکو بود وسیاه شود وانبوه گرداند واگر ... **ارافی** ... سیاه ... میان گندم وعدس میباشد بپارسی انرا سپیل گویند وچون ازوی ... برشته کنند وبر ورمهای گرم ضماد کنند نرم گرداند ودرد ان زایل کند **ارجیفنه** ... که انرا ارزن خوانند وگفته شود **ارزنین** خشخاش گویند ... وگفته شود **اربیری** لاغنور ولاعوش ولاعوی خوانند بپارسی خرگوش گویند ... است که لون ان ... باشد طبیعت ان گرم ... کرم ورد ... طلا کنند ... زایل کند ... ان ... نافع بود ...

... بود اگر چشم وی باصبر و دقاقی کنند و سفیده تخم مرغ بر شریان در بند منع خون رفتن بکند و داغ
چون بریان کنند چه زخمی که بعد از مرض حادث شده باشد نجات مفید بود و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای ...
زود بروید و در خواص آورده اند که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن نشود مادام که با وی باشد و ...
سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس یا بر که طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و بنیر مایه وی چون با سرکه یا با روغن یا با عسل
حل کنند و با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز با سرکه بیاشامند منع آبستنی بکند و اگر زنی
که آبستن نشود بعد از طهر بخود برگیرد آبستن گردد و آن پادزهر مجموع زهرهای کشنده بود خاصه گزندگی افعی و گویند
بد از آنچون بموی وی بخور کنند از سرما اذیتی نرسد اما گوشت وی چون غلیظ از وی حاصل شود و مرق آن در نقرس و
و مفاصل و ریکست نفعل مرق ثعلب ... آن نشستن گوشت وی اولی بود که با روغنها بریزند مثل زیت و اگر بریان کنند
با شراب بهتر بود و وی مبهر او رد و مصلح وی اباز یر بود **ارنب بحری** حیوانیست دریایی کوچک صدفی شکل
سرخ رنگ و بر سر وی سنگ پاره ایست اگر وی را بسوزانند خاکستر وی علت داء الثعلب را نافع بود خاصه که با پیه
خرس طلا کنند و اگر در چشم کشند آن خاکستر جلا دهد و آن از جمله سموم قتاله است و چون وی گرم بر بهق و کلف
چون طلا کنند زایل کند و خاکستر وی چون سنون سازند دندان را جلا دهد و علامت خوردن آن ضیق النفس و سرخی چشم و [illegible]
بول و نفث دم و درد معده و درد گرده بود و لون طعام بنفسجی بود و تشنگی را رانش کند و از آن حبیست که کشنده
و معالجه آن بلعابات و روغن بادام شیرین و شیر زنان و خبازی و خطمی کنند جوشانیده **ارسانیقون**
زرنیخ زرد است و گفته شود **ارطی** اطاست و گفته شود **ارغامونی** نباتیست که بشکل ماننده خشخاش بری
بود در زنگ شقایق النعمان و برگ وی باشد که فرق کنند از شقایق و مولف گوید شیرازی از اما میثا برج خوانند و ریشهای
پاک گرداند و ورق آن چون ضماد کنند بر چشم ورم آن ساکن گرداند و در وی قوة جلا و تحلیل بود و باقی خواص وی [illegible]
ازاد درخت درختیست در گرگان و بر آن سر زمین ... خوانند و در شهر ری درخت بلیله و در طبرستان [illegible]
درخت طاغک خوانند بپارسی طاق گویند بهترین آن بستانی بود که بسیاهی مایل بود بطبیعت گرم است در ۳ و گویند در ۲ [illegible]
در آخر درجه اول ورق آن اگر با بادام بخورد بمیرد و چوب وی نیز همین فعل دارد و عصاره او دفع سم بکند چون با عسل
بیاشامند و قولنج را نافع بود و سده بگشاید و مقدار ماخوذ از وی ... بود و ثمره وی سرفه بلغمی را نافع بود [illegible]
اگر چه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده اند که کشنده است اما فقیر آنچه امتحان کرده شد خلاف آن [illegible]
داشته باشند و صاحب منهاج گوید بغایت بلخت و متخیل است و ورق وی موی دراز گرداند اما باید که آن سر بشویند و بدل

اسفیداج بپارسی سفیداب ... **ازورد** ... ند دراز گردن موی و رنگ شهد انگبین بود
و نیکوترین آن بود که پاک و سفید و خوشبوی بود و طبیعت آن سرد و تر است در ۲ و گویند خشک است در ۳ [illegible]
ریشها و بثور و سعفه و داء الثعلب و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایت مفید بود و دیسقوریدوس گوید مصر و جراحتها
بود که در ظاهر بدن باشد چون در مرهم رفت استعمال کنند و ملین اورام بود و دانهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی
چون بر گزیدگی عقرب بحری و تنین بحری بمالند نافع بود و شعاع سم و اسفیداج ... در چشم چون با ادویها خلط کنند نافع
بود و ریش از آنک گرداند و ساکن ورم گرم بود و طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای وی قی و مطبوخ
تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح وی تبند و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج
رصاص خبث الرصاص بود **اسفنج** و برا ابر کفن و ابر مرده نیز گویند و گویند حیوان دریاییست و از آن سبب که چون
دست بر وی نهند خود را در کشد و وقتی که بمیرد آب وی را از ساحل اندازد و گویند نباتی دریاییست و این مختلف باقی
خلافست و بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرم است در آ درجه وی ... دوم چون بسوزانند و خاکستر
وی بروغن بر زخمی که در ساعت زده باشند خشک بند کنند نافع باشند و اگر بیاشامند خون رفتن باز دارد و [illegible]
اورام بلغمی بود و ریشها بود و اگر خاکستر وی بشویند درد چشم را سود مند بود و جلا تمام دهد و اسفنج اگر خس گویند چون
بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازه وی مضر بود با حشا و مصلح رب غوره بود یا رب آس و از خواص اسفنج یکی آنست که
اگر شراب با آب ممزوج بود وی را در آن اندازند آب را جمله برگیرد و اگر خواهند که همچنان استعمال کنند بمقراض پاره کنند بعد از آن
توان کوفت و سنگ متخلخل باشد و بخانه زنبور ماند بلغت عرب مرشفه خوانند و بپارسی شکر کازران در مصر از آن
در آب می نهند و آب بر می گیرند و بجامه می مالند **اسطوخودوس** معنی آن موقف الارواح است و آن
گیاهی خرد نام آن جزیره ... ستخادس است و از آنجا ... رومی خوانند و طبیعت آن گرم است در آ درجه ... است
در ۲ بهترین آن بود که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافت بود دماغ را از اخلاط پاک کند
و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی را سود مند بود و مره سودا و بلغم را زایل کند و محلل و منضج
بود و طبیخ وی مسهل خلط سوداوی بود خاصه از سر و منضج و مقوی دل بود و جمیع اعضای باطن و ... بدن و در
تقویت دل و تذکیه فکر بغایت است و شربتی از وی سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و نقرس را نافع بود
سرفه کهنه ... باشد و گزندگی جانوران سود دهد و اگر طبیخ وی بر مفاصل طلا کنند درد ساکن گرداند و اگر دو جزو
از وی و یک جزو در پوست ... کوفته و بیخته با عسل بسرشند و استعمال کنند سردی معده و خلطهای بد را دفع کند و بدل آن

فرفیون است وگویند بوزن آن مرو وگویند بدل آن افسنتین است و وی مضر است بشش وغثیان وکرب آورد
وصاحب منهاج گوید مصلح وی جماما بود وگویند بارزد وصاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ بالنگو بود **استرخا**
زریخ زخست ودر زرانیخ گفته شود **آسیوسن** گویند نمک حبشی است وان سنگیست سبک که زود ریزان شود
وازا زهره اسیوس خوانند وجالینوس گوید سنگیست ومانند سنگهای دیگر صلب نیست وسفید رنگ بود ونوعی
بزردی زند وچون نزد نمک زبان بر بد زبان را بگزد وچون تر آرد با قثاء نحوس طلا کنند نافع بود وورم سپرز را چون باگل
وسرکه طلا کنند بغایت مفید بود وریش خبیث را با عسل لعق کنند سود مند بود وقوت وی ازجگر زیاده بود ونیکوتر
ازوی بود چشم را قوة دهد وجلا بخشد وسپیدی که در چشم باشد بکلی زایل کند چون در چشم کشند **اشقیا** اشقوبا
نیز گویند وان نوعی ازمروا است ودرمیم گفته شود **اسقولوس** بیخ است که آنرا بالسباب خرد کنند وان اسراش است
وگفته شود **اسقنقور** سقنقور است وسقنقس نیز گویند وگفته شود **اسود سالخ** حیة السود است
وان نوعی از مار است وبپارسی سیاه مار خوانند **اسقیل** بصل الفار خوانند وبصل الحی وبصل العنصل است
وبصل الفار از بهر آن خوانند که موش را بکشد وبپارسی پیاز دشتی خوانند ودرمیان نرگس بسیار بود وچون از زمین بکشند
خصی باید کرد وداغ تاقوه وی باطل نگردد وخصی کردن وی چنانست که تره او را از میان برکشند وداغ چنان کنند
که شعالی آذرگون کنند وبرتن وی نهند ومشوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند وبعد از آن در گل گیرند ودر تنور تافته
تهی نهند تا پخته شود انگاه پوست وی باز کنند وبکاره چون دو پاره کنند ودر رشته کشان کشند چنانکه از یکدیگر دور باشند
ودر سایه بیاویزند تا خشک گردد وطبیعت آن گرم است در دوم وچنین گویند که در سیم بهترین وی آنست که بغایه خود رسیده
بود وسر وی کشیده بود ودر طعم وی شیرینی بود با تیزی وتلخی وگرمی چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود ودوای
گوید صرع ومالیخولیا را سود دهد وخوردن وی تیزی چشم زیاده کند وربو وسعال مزمن وصلابت سپرز وعرق النسا وبرقان
واستسقا را بغایت مفید بود ودر زیت گوید چون بریان کنند وباشش چندان نمک خلط کنند ودو مثقال ازان بیاشامند سهل
اخلاط غلیظ بود واگر مقدار قیراطی از آن سرشتن وی بیاشامند قی معتدل آورد وبی مغص ونفخ وچون بیخ در دم ارقی با
درم روغن زیت بجوشانند تا پخته گردد وصافی کنند چون قدری از آن در هر دو کف پای بمالند ودر جامه خواب رود
وبخسبد نقوطی تمام آرد اما باید که پای بر زمین ننهد وصفت رد وچنین کنند که قوتی تمام بخشد ووی مقوی معده بود
وبول براند وصاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم ومصلح وی جماما بود وصاحب تقویم گوید مصدع بود ودوار آورد بدل
ومصلح آن سکنجبین سکری بود وباید که مشوی کرده استعمال کنند وغیر مشوی قطعا استعمال نکنند مگر پخته ومصلح وی

شیر تازه بود که بعد از آن بیاشامند وگویند مضرست بسپل ومصلح آن آرد کرسنه است وهرکه وی درباب خا
گفته شود تخم وی جهت قولنج که سخت بود ودوای آن نبود چون کوفته با شراب بسرشند وحب سازند هر یک بمقدار نخودی
ویک جو از آن استعمال کنند واز عقب آن آب گرم که بوره ارمنی در آن حل نمایند بکشند بیاشامند واز خواص وی آن یکی
آنست که اگر رگ روی وی ببندند ودر سنگ کند لنگ گردد وگفته اند که باید که ببرد فتبارک الله احسن الخالقین وبدل
آن بلیوس است وگویند اسقوردیون وگویند لوف وگویند فردمانا ودوح **اسرنج** سرنجست وگفته شود **آس نکیم**
قیطس گویند وعمار واسمار وزند وبپارسی مورد گویند بهترین آن خسروانی بود وتازه وطبیعت آن سرد است در اول
وخشک است در دوم شکم ببندد وعرق خون که از جمله اعضا رود باز دارد وشکستگی اعضا طول کردن نافع بود وچون
بسوزانند موی برو رویش کنند ودر مرهمهای کرم را نافع بود وسوختگی آتش را چون جوان بپاشند بغایت سود دهد وورم
جگر گرم ومقوی دل ومعده بود وخفقان را زایل کند وتخم وی سرفه را نافع بود وشکم ببندد وگندگی عرق بغل را سود
دهد وبوییدن مورد نافع بود جهت بخار گرم وتر واگر عصاره وی در چشم کشند قوة چشم دهد وآب زدن چشم زایل کند
وچون بجوشانند ودر آن نشینند برون آمدن مقعد ورحم را نافع بود وخون رفتن رحم باز دارد وموی را برویاند خاصه
روغن وی وقوة موی بدهد ولون آن سیاه گرداند واگر تخم وی بجوشانند وپیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع
خمار کند واگر زن مورد در زیر خود بخور کند خون رفتن رحم باز دارد وتخم وی تشنگی بنشاند وقی را باز دارد وبدل آن ورق
توت است وگویند عصاره زرشک ووی طبیعت ببندد وسهر آورد ومصلح آن بنفشه تازه بود **آس بری**
مورد اسفرم است وگفته شود **اسقولوقندریون** سقولوقندریون خوانند وحشیشة الطحال نیز گویند ودر مصر کف
النمر خوانند وچند اسم دیگر دارد ودر سین گفته شود اما سقولو در لغت یونان کاویست در دریا وقندریون را خوانند
که طحال بود بسبب تاثیر این دارو در گداختن سپرز این را نام نهاده اند وگویند بیخ کبر ودلیت وگویند نوعی از اسقیل است
واین مردود وقول خلاف است انچه تحقیق است بابیت صحیح بنشرازی از ارزنکی دارو خوانند ودر سین گفته شود والله اعلم
اسقوردیون سقوردیون خوانند وطبیعت آن گرم وخشک است در سیم حیض براند واز ادویه تریاق فاروق
ومنفعة وی در ثوم الحیة گفته شود وبدل آن ثوم الکراث است وگویند عنصل کوچک **اسفید اسفید** خردل سفید است
حرف سفید نیز گویند ودر حا گفته شود **اساریون** بیخ گیاهیست برگ آن مانند برگ نبات لادن وچون تر
شکوفه وی بنفش رنگ بود وتخم وی مانند خسک دانه بود ودر کوههای مصر وروم وهمدان نیز می باشد وان دو نوع
غلیظ ورقیق وازان بیخ ریشها بسیار بود بشکل ناردین اما ریشه ناردین باریکتر بود ورنگ ناردین زرد بود ومانند

ماميران اما اسارون انچه در میان باریکی و ستبری بود نیکوتر بود و طبیعت ان گرم و خشک است در ۲ و گویند اسارون
بیخ سنبل رومیست و این خلاف نادرین بیخ سنبل رومیست و گفته شود اما اسارون درد های اندرونی را نافع بود
و لطیف و سخن بود و اگر یک مثقال با شراب بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و مفاصل را نیکو بود و سده جگر بگشاید و مسهل بلغم
زنج بود که در معده و سرو جع شده باشد و باه را زیادت کند و بوی دهان خوش کند و نزول اب و سبل و داء الثعلب
و حبه را نافع بود و مقوی معده بود و نسیار اسود هند بود و امراض دماغ و شربتی از وی ۳ ل بود و با ماء العسل
الستسقاء را نافع بود و حیض براند و صلابت سپرز را نافع بود و مثانه را قوة دهد و مقوی گرده هم باشد و در خواص اورده اند
که چون بکوبند و با شیر تازه بر شند و ضماد کنند میان ورکده را قوة دهد و در خواص اورده اند که چون بکوبند و با شیر تازه
بر شند و ضماد کنند میان مرد و ورک باه را برانگیزانند و انعاظی تمام آورد و گویند مضرت بشش و مخنف اعصاب بود
و مصلح وی موز ج است و گویند مصلح وی موزاست که در روغن بادام چرب بریزه باشند و بدل ان یک وزن نیم وج و دانگ
و وزن ان حماما و جالینوس گوید و مولف کتاب گوید که ابن ماسویه اورده که بدل وی در وجع جگر حب بلسان است و در
علتهای دیگر فردماما بود و وزن آن و سه یک از وج و سه یک از حماما **اسفرم و اسفاد** هردو اسم آس است
و گفته شد **اسفیوش** بذر قطوناست و در عربی نیز گویند بیونانی قسلیون گویند و ان بزر قطونا است و گفته شود
اسفاناخ بپارسی اسفاناخ گویند طبیعت ان تر است و سرد در ۱ و گویند معتدل است میان حرارت
و برودت و ملین بود سرفه و سینه را نافع بود و در وی قوة جلا بود و زود از معده بگذرد و طبیع نرم دارد
و درد پشت و ستوی را نافع بود و درد سینه و ششی که از گرمی بود سود دهد و مضر بود بمزاج صاحب سوداوی
و مصلح وی مری و فلفل و دارچینی بود **اسقوروذنا** خنثی الکلاب است و گفته شود **اسطغین** اسطفلین است
و گفته شد **اسد الارض** گویند مازریون است و صاحب جامع گوید تحقیقه که حربا است و بیونانی خامالاون
اسم حربا است و خامالا اسم مازریون و این سهو بدین سبب کرده اند و هم صاحب جامع گوید که بعضی متاخران گفته اند
اسد الارض نباتیست که بیونانی از اخامالاون مالس گویند و معنی ان مازریون سیاهست و صفه مازریون و حربا
هردو گفته شود **اسچاره** بیونانی اوسیمون گویند و ان تودری است و گفته شود **اشکیل** عوسج است و گفته
شود **اشنه** شیبة العجوز خوانند و کرس با سغدادی بپارسی دواله و دوال و دواء المسک نیز خوانند و آن
بر درخت صنوبر و جوز و بلوط پیچیده شود و غیر ان پیچیده شود و بهترین ان سفید و خوشبوی بود و نوع مصری خوانند
وانچه سیاه بود بد بود و ان هندیست و اشنه در کوفتن نم باید کرد تا زود کوفته شود و طبیعت ان جالینوس گوید

در گرمی و سردی معتدل است و در وی قبض اندکی هست و حنین گوید گرم بود در ۱ و خشک بود در ۲ بخور وی صرع اطفال هم
را نافع بود و اگر بجوشانند و در ان اب نشینند حیض فرود آورد و وجع رحم را نافع بود و وقتی ببندد و معده را قوة دهد و
خفقان را سود دهد و قوة دل دهد و سده بگشاید از رحم و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند تسکین کند و تحلیل صلابة مفاصل
بکند و درد جگر ضعیف را سود دارد و محلل اخلاطی بود که در عروق شده باشد و شهوة باه زیاده کند و چون بساینند و در
چشم کشند جلا دهد و اگر در شراب بیزند و ان شراب بیاشامند گزندگی عقرب جانوران را نافع بود و از جمله منومات
بود و اگر نیز در شراب نقیع کنند مقدار یک درم تا دو درم عمل کند اما اشنه مضر بود بروده و مصلح ان انیسون است و بدل ان فردماما
اشلابفس در تشیع آنست و گفته شود **اشترغاز** زنجبیل العجم خوانند و تفسیر اشترغار شوک
الجمال است و ان بیخ انجدان خراسانیست و ان نوعی از رافاست و انجدان از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین ان رومیست
و صفت انجدان گفته شود و طبیعت انجدان گرم و تر است در اخر درجه ۳ و بو حنا گوید گرم و تر است در ۲ و مصلح ان سرکه بود بعد از انکه در
سرکه پرورده باشند استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهة معده نافع بود و قوة دهد و اشتها بیارد و هضم را
قوة دهد و اشترغار مسخن معده بود و دفع مضرت سموم بکند و تب ربع که از عفونة بلغم سوخته بود نافع بود و بنجاصیه و سرکه
وی نزدیک باشد بسرکه عنصل و بدل ان انجدانست و فولس گوید جرم وی منفخ بود و مصلح وی زراب عوره و درپاس بود و دار العلم
اشنان داود زوفای خشکست و گفته شود **اسموسا** اشموبایست و گفته شد **اشقاقل** شقاقل
و شقاقل و شقاقل و شیقیقل نیز گویند و ان جزر اقلیطی است بپارسی گزر البر گویند بهترین وی ستبر بود که لون نزدی زند
و وزن سنگین بود و طبیعت ان جالینوس گوید گرم و تر است در ۲ و گویند گرم و تر است و گویند گرم است در ۳ و تر ۱
در ۲ باه را زیادت کند و قضیب را قوة دهد و ادرار بول کند و شیر زنان زیاده کند و اگر زن بخورد بر گیرد بچه بیفکند و از
و ورق ان اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خورنده نهند پاک گرداند و شربتی از شقاقل ۳ درم بود و مضر بود بشش
و مصلح وی عسلست و بدل ان جلغوزه یا بوزیدان **اسخیص** درختیست و ان نوعی از مازریون است و از ان
خامالاون لوفس گویند و تفسیر لوفس سفید و بعضی اقسیا خوانند و در کوهستان شیراز بسیار بود و از ان هیزم سوزانند و بیخ از
وی با پاروئی بیخ چرانند و با هیزم اورند و خامالاون مالس سیاهست و در مازریون هردو گفته شود **اشق** اشج
و کلیان گویند و ان لذاق الذهب است و صفت لذاق الذهب گفته شود اما اشق صاحب منهاج جامع گوید صمغ طرثوث است
و صاحب منهاج گوید صمغ طرثوث است و مولف این کتاب گوید که صمغ نباتیست که انرا بشیرازی بدران خوانند و طبیعت وی گرم
در اخر درجه است در ۳ بهترین وی انست که سفید بود و دانه درشت بود دیسقوریدوس گوید منفخ سده جگر بود

وسنگ کرده بریزاند و تحلیل صلابت سپرز بکند چون بروی طلا کنند و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورند ورم سپرز بکدازاند
واگر با عسل لعق کنند مفاصل وعرق النسا وصرع را نافع بود وخنازیر التیا سودمند بود ودو کرم بکشد واگر با ماء الشعیر جاشامند
ربو ودشخواری نفس را نافع بود ونیم مثقال با عسل صرع را نافع بود ومسهل بلغم لزج غلیظ بود وچون با ادویه خلط خورند
دمار اصفر براند واگر مژه چشم بدان بمالند جرب چشم وسپیدی وتاریکی چشم زایل کند وریشهای بد را سودمند بود وخناق کم از
بلغم بود وتره سودا بود وبچه مرده ومشیمه بیرون اورد واگر بخورند وبخود برگیرند واگر با سرکه حل کنند وبر دردهای بلغمی
صلب وخنازیر وسلعه وامثال ان طلا کنند تحلیل کند وچون با زیت بسرشند وبر کلف وبهق مالند نافع بود واگر
باب حل کنند وبدان غرغره کنند دماغ را پاک کند وحنک را از بلغم وخوردن ان درد پشت را سودمند بود وفالج وخدار
وباد نار ابشکند اما مضر بود بگرده ومصلح وی زد فاست وبدل ان دو سبع کوار النحل بود وکویند بدل ان سکبینجست
وکویند خردل سپید **اسراش** اصل الخنثی است وقول صاحب جامع انست که نه اصل خنثی است وسهو کرده است وقول
صاحب منهاج وصاحب تقویم درین معنی معتبر است بپارسی سریش کویند طبیعت ان گرم است در ۲ وچون بسوزانند
گرم بود در ۳ وخشک بود در ۳ داء الثعلب را طلا کردن نافع بود وچون خرد کرده بیاشامند بول وحیض براند لیکن مرخی
فم معده بود ومصلح وی کلنگبین بود وبرشتی طلا کردن ودرد ریحهای بلغمی طلا کردن نافع بود وبکداز اندازه شربتی از وی ۲ درم
بود **اشنان** حرض کویند وان انواعست وانرا غاسول کویند بهترین ان ازرقی است سبز پاک بارق ومنع آ
نزدیک کوفه ولطیفتر ان سپید بود وطبیعه ان گرم است در ۲ ماحوریه کوید خشکی است در ۲ ومحرق بود ومنفع عده
بود ومنقی وکوشت زیاده بخورد ونیم درم از وی عسر البول بکشاید و ۲ درم از وی حیض براند و ۳ درم مسهل مایت
مستقی بود و ۵ درم از وی بچه مرده باز نده بیند از ده ۱۰ درم از وی سم قاتل بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی
بالکلکیین وکویند مصلح وی مغز تخم خربزه است وازعقب وی روغن ... عسل **اشیاف مامیثا** عصاره مامیثا است
وکفته شود **اصبع صفر** بیخ نباتیست مانند البق است از زرد وسپید وصاحب تقویم کوید بیخ ...
درین خلافست ونوعی هست که زرد بود وتیره رنگ بی سپیدی واز اکف عایشه دکف مریم نیز کویند وطبیعت
ان گرم است در ۲ ومحلل فضلها غلیظ بود وسپهار انافع بود وگزندگی جانوران وجنون را بغایت مفید بود و
ان ساکن کند وجنون ووسواس سودا وی را نافع بود ودرد مفاصل وعرق النسا را مفید بود وبدل وی در نفع جزول
یک وزن ونیم ان ... وچهار دانگ ان معده ووی مضر بود با لات بول ومصلح وی حب الاس یا بلوط بود
اصابع سرفش افتاح سورنجان است وطبیعت ان گرم است در ۲ وسبع کوید در ۳ درد مفاصل

را لود منه

۱۲

را سودمند بود وریشهای کهن را نافع بود وعرق النسا را وضماد کردن سود دارد وبقراط کوید تریاق درد مفاصل بود وخاصه در وقت
نزول ماده وصاحب منهاج کوید در قوت مانند سورنجان بود وبعید نیست ان صداع سرد وبادهای که در دماغ بود بشکند
وسده ان بکشاید وباه را زیاده کند خاصه با زنجبیل وزیره وفسیح **اصابع الفتیات** ابن مولف کوید یعنی
انگشت کنیزکان وان اقسام خشک است وکفته شود **اصابع العذری** نوعی از انکور سیاه است دراز مانند بلوط
از انکور رنیوی خوانند وطبیعت ان گرم است وانواع ان در عنب کفته شود **اصل السوس** اصل الرعک است
بپارسی بیخ مهک کویند وباصفهانی آنرا بکرمانی بیخ مد وطبیعت ان معتدل است در گرمی وسردی وتری وخشکی خشونت سینه
وقصبه شش وحلق را نافع بود وتشنگی بنشاند ودیسقوریدوس کوید چون عصاره وی وقتی که تر بود در چشم کشند نافع
بر دود وشخواری زادن وحرقه بول واختلاج ووجع عصب را نافع بود واگر بیخ مهک خشک کرده سحق کنند ودر چشم کشند همان
حاجت عصاره سر باشد وناخنه وکوشت زیاده ببرد وعصاره وی درد سینه وجگر وجرب مثانه ودرد گرده را نافع بود وات
وی وطبیخ وی انواع سرفه را نافع بود وبدل بیخ مهک نیم وزن ان رب السوس است **اصول الکرفس** بیخ کاشنی
ورازیانه وکرفس وکبر را خوانند وهر یک بجای خود کفته شود **اصل اللوف** وبونانی قونیطس خوانند وان
بیخ فلنجوش است وبیونانی درافیطون کویند وطبیعت ان گرم وخشک است در ۳ اخلاط غلیظ لزج دفع کند وسده جگر
وسپرز وگرده بکشاید وریشهای بد را نافع بود واگر با سرکه کهن بر بهق طلا کنند نافع بود **اصل المرجان** بسد است
وکفته شود **اصل القصب** بپارسی بیخ نی کویند ودر وی قوه جاذبه است اگر بکوبند وبر عضوی که آهن در وی باشد
ضماد کنند بیرون آورد وچون سحق کنند وبا سرکه برشند وبر درد مفاصل طلا کنند سود دارد واگر با نرس بر کلف طلا کنند
زایل کند واگر خاکستر ان با مجزان خاید برشند وبر سر نهند موی را قوت دهد وبرویاند ونرمان حق کانی **اصل الراسن**
بیخ الراسن است وترکان ازرا اندر سیخو انند وان نوعی از فلنجوش است ودر راسن کفته شود **اصل النیلوفر الهندی**
فل است وفاعیه نیز خوانند وکفته شود **اصل السوسن الابیض** بیخ سوسن سپید است ودر روم درمیان خشم
کی پرورند وباطراف می رندوان مشهور است به بیخ بنفشه وان قسطاس نیست وکفته شود **اصل السوسن الاسمانجونی**
ارسات وکفته شود **اصل اللفاح** یبروحست بپارسی سابزک خوانند ودر یبروح الصنم کفته شود **اصل الفلفل**
فلفلمویه است وکفته شود **اصل الخنثی** اسراش است وکفته شد **اصل الکرفس** بپارسی بیخ کرفس کویند
ودر کاف کفته شود **اصل الهندبا** بپارسی بیخ کاشنی کویند ودر هندبا کفته شود **اصل الرازیانج** بپارسی بیخ
رازیانه کویند ودر رازیانه کفته شود **اصل الکبر** بپارسی بیخ کبر کویند طبیعت ان عیسی کوید گرم است در ۳ اگر
خوانند

رخسار بر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست ان جهه درد دندان که
از سردی بود نافع بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند و اگر با سرکه بسایند و در کلف و بهق سفید
طلا کنند نافع بود و کهنه سبز ره و زدن یا بانشر کرو عسل طلا کردن نافع بود و اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون اورد
و وجع ورکین را نافع بود و حیض براند و چون با عسل غرغره کنند بلغم را قلع کند و اگر کوفته بر ریشهای بد پاشند یا ضماد کنند
بصلاح اورد و ورمهای صلب بگدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل ان در ادویه سیر زنگدرم
حلتیت یا سکنجبین بود **اصطفین** اسطفین گفته شود **اصل العرطنیثا** ادر بوانست و گفته شد والله اعلم
اصل الانجدان الخراسانی استرغازاست و گفته شد **اصل اللوز المر** بیخ بادام تلخ چون بسرند و نیک بکوبند
و با سرکه و روغن گل بیامیزند و بر پیشانی ضماد کنند صداع سرد را نافع بود **اصل لاصف** اصل الکبر است و گفته شد
اسطرک سطرکا گویند و ان صمغیست نزدیک بعناب جرجان سرخی که بسیاهی مایل بود و بغایت حلو نی رنگ و دیسقوریدوس
گوید نوعی از میعه است و گویند صمغیست که از درخت روم حاصل میشود و جالینوس و غیر وی گویند صمغ زیتون است و دخان
وی قایم مقام دخان کندر بود در همه چیزی و انچه محقق است صمغ زیتون است و طبیعه وی گرم است در ۳ و خشک در اول
و رازی گوید ح ی است در ۲ سعال و نزله و بحه را نافع بود و حیض براند و صلابت رحم را سود دهد و چون با نشا بند
یا بخور بر گیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود و مصلح وی رازیانه است و شربتی از وی یک درم تا یک درم و نیم باشد و صاحب تقویم
گوید مولد اسبات و صداع باشد و مصلح وی حضض (?) بنفشه و شراب نیلوفر بود و بدل وی گویند چند بادستر است **اطموط**
اطماط است و اطموط نیز گویند و گفته شود **اضراس الکلب** شقایق است و گفته شود **اطمیسا** فیصوم است و گفته شود
اطماط صاحب جامع گوید دوای هندیست بقوه بوزیدان و همو گوید بهرستی که گویند ان اکمت است و این سهو است
و خطا و صاحب جامع گوید بعضی گویند قوفلست و همو گوید خطاست و مولف گوید انچه محقق است نوعی از باقلای هندیست سخت بود
و نقطهای سیاه بروی بود و بعضی شبیه بود به بندق هندی و طبیعت آن ح ط است و ح است در ۱ ۲ و ط است در ۱
بهق را زایل کند و باه را زیاده کند **اطریه** بپارسی رشته گویند و از آرد فطیر سازند طبیعه ان ح ط است و دیر
هضم شود و سینه و سرفه و خشونت را نافع بود و چون قند و روغن بادام اضافه کنند یا بمشک و اگر با تعلبه ... بزند ... ان
سرد مند بود و نفث دم را بر منع و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و فوتنج بود و بعد از ان شلث با عسل یا زنجبیل مربا
خورند **اطا** آ درخت غربت و گفته شود و در غین **اطباء الکلبه** مطلطبه و در ... گویند و ان ... است
و گفته شود **اظفار الطیب** ناخن بریا گویند و ناخن صدف و ناخن پریان نیز گویند بشیرازی ناخن دیو گویند
ناخن دیو میگویند

طبیعت

طبیعه ان ح ی است در ۲ و ... گوید در ۳ چون زن در شیب خود بخور کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد
معده و جگر و رحم را نافع بود و رازی گوید اگر با سرکه بیاشامند بلغم را از دم بیارد و بسیار وی تیج اورد و مصلح وی گل مختوم
یا قبرسی بود و بدل ان قصب الذریره است **اعین السرطان** سنگبویه است و گفته شود **اغیرس** بجور رومی است و گفته
شود **اغنیس** المقمست و گفته شد **اغرسطس** نیل است و گفته شود **اغبر** توتیای مرکبست از شیخ و توتیای کرمانی
و نبات مصری و در مرکبات گفته شود **اغلنقی** بزبان یونانی سپنجیر را گویند بپارسی بنجنکشت و در مرکبات گفته شود **افاسون**
دهن الحلال است و در مرکبات گفته شود **افلاطون** شلست و گفته شود **افرنجمشک** فرنجمشک و بلنکمشک
و فلنجمشک و بلنجمشک و برنجمشک نیز گویند ... حوزرو گویند و بپارسی قرنفل بستانی گویند و در بستان بهار روید و در کنار
اب روان بسیار بود طبیعت ان ح ی است در اخر ۲ و بوییدن آن سدها بگشاید و خفقان را که از سودا و بلغم بود نافع بود
و وسواس را سود دهد و جگر و معده و دل را قوه دهد و غداهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند و دندان را محکم کند
و بوییدن ان مضر بود بدماغ گرم و مصلح ان بنفشه بود و بدل ان قرنفل **افربیون** فرفیونست و گفته شود **افسنتین**
هرق خوانند و ان انواع است خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و سوری و گویند نوعی از درمنه است و مولف گوید نوعی
از بنجاسف کوهیست و گل وی بشکل اقحوان بود و کوچکتر و بغایت تلخ بود و گل اقحوان سفید و آن زرد و ان بهتر و نیکوترین آن
رومی بود طبیعه ان ح است در ۱ و ی است در ۲ و در ۳ چشم کهن شده را سود دهد و معده سرد را مفید بود و مسهل صفرا
از معده بود و قوه دهد بدن را و لون را نیکو گرداند و اگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند و چون با عسل بخورد
یا بگیرند و کرمکی عقرب را سود دهد و در تقویت معده و جگر نافع بود و تبهای کهن و بواسیر و شقاق مقعد و صلابات اندرونی را ضماد کنند
و اشامیدن نافع بود و در داء الثعلب و حیه و همچنین اماحه معده گرم مضر بود و مصدع است و مصلح وی انیسون یا مصطکی و
بدل وی جعده یا شیح ارمنی بود و در تقویه معده اسارون با نیم وزن ان هلیله اما صاحب ... اورده است که مقوی معده
گرم بود و پاک گرداند از اخلاط حاده و منافع را بغایت نافع بود و چون سبب ان خلطی گرم بود و چون با سرکه بپزند و بر سر
طلا کنند نافع بود و اگر با روغن بادام بزنند و اندکی زهره بز اضافه کنند بعد از ان در گوش چکانند محلل ریاح بود و
گوش را پاک گرداند از جراحت و کری زایل کند **افیلون** شیح جبلی است و گفته شود **افلنجه** فلنجه است و گفته شود
افیون عصاره خشخاش سیاه مصریست و از البن الخشخاش خوانند باید که در اب گرم اندازند و هر کدام زود
حل شود و در افتاب گرم نهند نرم شود و انچه مغشوش بود آب را زرد کند و درست بماند ... و لیکن خشک
ری کند و انچه بغایت براق بود غش وی بصمغ میکنند اما طبیعه وی ب در ۴ و ی است در ۳ و اسحق گوید که او

ب ح است در ۳ مخدر بود و مسکن بود و جها بود و چون طلا کنند یا بیاشامند و شربتی از وی عدسی بود و از دو دانگ زیاده نکنند
و ریشها خشک گردانند و ریشهای کرم را نافع بود و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد ساکن کند و خواب
آورد و اگر بخور بر گیرند ترنجر را سود دهد و اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر با شیر زنان در چشم
کشند درد چشم زایل کند و اگر با روغن گل در سر مالند صداع زایل کند و جهت سرفه و ضیق النفس نافع بود و ۲ درم از او کشنده بود
و مصلح وی فلفل است و دارچینی و جند بیدستر و فرفیون و بعد از آن قی و حقنه و شراب کهن بسیار و بعد از آن حمام و بعد از حمام
آشهای چرب و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج و بدل آن کاسه و زن آن بزر البنج است و یک وزن آن تخم
لفاح **افتیمون** آن بزری و زهری و قضبان خرد است و بهترین آن اقریطی بود یا مقدسی که تخم وی برج بود و تازه
بود طبیعت آن گرم و خشک است در ۳ و صرع و تشنج امتلایی را نافع بود و مسهل سودا و بلغم بود و مالیخولیا را نافع بود اگر با افسنتین
یا با شاهتره یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوه وی باطل شود و قی و غشیان آورد و شربتی از وی در مطبوخ از ۴ درم
تا ۱۰ درم شاید و گویند تا ۱۵ درم و صاحب منهاج آورده که با روغن بادام تلخ چرب کنند اگر تنها استعمال کنند نه در مطبوخ
و ابن ماسویه گوید مصلح وی انیسون است که چیزی از آن با روغن بادام استعمال کنند و اگر معجون خشک استعمال کنند شربتی از ۱ درم تا
۴ درم و اگر نقوع خواهند کرد از ۲ درم تا ۷ درم و بدل آن رازی گوید در مسهل سودا بوزن آن تربد و دو دانگ آن
حاشا و گویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است و گویند بدل آن اسطوخودوس است و بسفایج و مضر بود بشش و مصلح
وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن شراب صندل بود یا رب سیب **اقحوان** ام ... الارض خوانند و گفته شده
و در مصر کرکاش خوانند و بیونانی ... و در موصل ... الکافور بپارسی گاو چشم خوانند ... حبق البقر و بشیرازی بابونه
گاو خوانند بهترین وی آنست که برگ وی سبز بود و بیرون گل وی سفید بود و اندرون زرد و در طبیعت وی تلخی بود و نوعی
که برگ سفید ندارد طبیعت وی گرم و خشک است در ۲ و حنین گوید گرم است در ۳ و خشک است در ۳ مفتح سده جگر بود و محلل رطوبات
و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بشکند و از دم حق براند و محلل خونهای فسرده بود و ناصور را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل
کند چون زن در آب آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود فرزجه از وی بکند بر گیرد بگشاید و اگر معجون خشک کرده بکوبند و با
سکنجبین یا با نمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول شریف آورده که آب وی چون بگیرند و بر
اعضای که نزدیک النثیین بود و در رکین طلا کنند قوه مجامعت بدهد تمام و اگر ادمان بوییدن آن کنند سبات آورد و اگر
زروی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود بمعده و مصلح وی انیسون است و گویند کشنیز
و قند **اقوبلاسمون** دهن البلسان است و گفته شود در بلبان **اقاقیا** عصاره قرظ است و قرظ تخم خارست

عصاره قرظ است تخمیش

کرادیم را با وی دباغت کنند و جالینوس گوید صمغ او دست و بعضی گویند شیره خرنوب است و گویند عصاره بوتیت انارات
و این اقوالها خلاف است آن عصاره قرظ است و در مصر سنط و صنط خوانند و قرظ بپارسی کره گویند و آن مصری بود و ...
گویند طبیعت آن سرد است در ۲ و خشک است در ۳ و عیسی گوید سرد است در ۱ و خشک است در ۲ و بهترین وی آن بود که صلب
و سبز بود و سیاه رنگ بود با سرخی چون بخور کنند قطع خون رفتن بکند و چون با شاهتره ... را نافع بود و اسهال دموی
و استرخای مقعد و رحم را سودمند بود و شکم ببندد و حقنه کردن و خوردن و ابلج چشم را نافع بود و اگر باد ارد ... بود در رویه ای
چشم نیز اید و در طلاها حد شکستگی اعضا نافع بود و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند سودمند بود و بدل وی حضض بود با صندل
و عدس مقشر بوزن آن **اقماع الرمان الهندی** نار مشکت و گفته شود **اقلیمیا** قلیمیا گویند و در قاف
گفته شود **اقومالی** ماء العسل است و گفته شود **اقط** بپارسی کشک گویند و ... نیز خوانند و این مولف گوید و از روستایان
شیراز را دیدم ... خوانند گرم و خشک است شکم ببندد خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از
خوردن آن کلنگبین بود **اقطی** خمان گویند و آن دو نوعست بزرگ و کوچک و خمان بزرگ را شوقه گویند و کوچک را
خاما اقطی و گفته شود و ثمر وی را ابل گویند **اقطن** بلغت اهل یمن ماش است و گفته شود **افتالقتی** بیونانی معنی آن
شوکه البیضا است و آن بادآورد است و گفته شود **اقتالرانقی** بیونانی معنی آن شوکه العربیه است و آن شکاعی است
و گفته شود **اکرفس** کرفس است و گفته شود **اکج** زوعورد است **اکروهک** از زردآلو است و گفته شود **اکروفس**
جوز رومی است و گفته شود و اغرس نیز گویند و گفته شده **الکشوث** کشوث است و شکوفه یا ... بهر گویند و قد
... بزرگ گفته شود **اکلیل الملک** گیاه قیصر خوانند و بپارسی کلیل الملک بهترین وی تازه رسیده بود زردی که بسپیدی
مایل بود و چون بشکافند اندرون زرد بود طبیعت آن گرم و خشک است در ۱ و ... صلب بود که در مفاصل ... باشد
و اگر با افسنتین بر ورمهای جگر و سینه و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب ... بیاشامند درد معده ساکن کند و عصاره وی
چون تر باشد با مینختج بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند و چون با مینختج بزنند و بر ورمهای گرم که در چشم
در رحم و مقعد و انثیین بود ضماد کنند نرم گردانند و چون با مینختج بیاشامند اخلاط بگدازاند و شربتی از او یک درم بود اما مضر
بود با نثیین و مصلح وی عسل بود و بدل آن فراسیون بوزن آن یا بوزن آن لسان ثور و بوزن آن بابونج و نیم وزن آن
ورق الخیر **الکمت** صاحب منهاج گوید حب بیت هندی و ... گوید که گویند نبات هندیست و گویند الطوطیت
و این اقوالها صاحب منهاج سهو است و قول صاحب جامع در اینجا معتبر است که آنرا حجر العقاب گویند و نیز حجر النسر و
حجر الولاده خوانند و بیونانی اطیطس و معنی آن اسم آنست که آن سنگیست که زایدن آسان میکند و مولف گوید

حجری بود متقدار جوزبواتر و زنک جون بجنبانند مغزی در اندرون بجنبد و نهایه املس و صلب بود و دو شخوار کن
باشند جنابچه بنوارند بشکست و سبک و جون بشکنند مغزی در اندرون وی بود سفید تلخ طعم و بشکل شاه بلوط بود و شیرازی
از اکثر البلبس خوانند یعنی خصیه البلیس و زنان آبستن و مجموع حیوانات جون در شکیب ایشان بنهند اسان بزایند و اکر در
حرقه بندند و بر ران زن آبستن نبندند زود بزایند و اکر سحق کنند و با شیر زنان بیاشامند را بدان بالائی کند و زنی که زاییدن دیر کرد
مزمان خدای تعالی آبستن کردد و مولف کتاب کوید روغن مغز وی در زمان رو خصیه کودکان نافع بود و دو شریف در خواص آورده
که جون در دست کیرند و با کسی مجاحمت کنند بر خصم غالب آید و اکر در رخی بندند که برمی اندازد دیکر بر نخیزد از دوان ماسویه
کوید بدل ان فاو انیاست **املیزان** یعنی حجامت و کفته شود **للحل فنسه** و فنونیت و کفته شود **السا**
اموس و ابو نوس نیز کویند و سام و آن نانخواست و کفته شود **للمیطوط** کشت بر کشت است و کفته شود والله اعلم
للاطینی لبلابست و کفته شود **السنة العصافیر** لسان العصافیر خوانند و کفته شود **العج** نوعی از نبات
مخلصه است بشیرازی کارسبک خوانند و در مخلصه کفته شود **الط** نماست و نمام و نمام الملک نیز کویند و بهمه فونیون
و ان اسپینیر است بپارسی سرسنبل کویند و در سین کفته شود **للاتیون** را اسنت و کفته شود **الیه** بپارسی دنبه
کویند طبیعت وی کرم و تر است در هضم شود و غذا ر بد دهد کرم تر و غلیظتر از دنبه بود نافع بود و بعضهای کوفته
خورده و جون بدان ضماد کنند و ابن ماسویه کوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب و مصلح وی زنجبیل و فلفل و دار جینی بود
و بعد از خوردن وی جوارشات خورد نافع بود **اماموب** حمامات و کفته شود **امعاء الارض** زغار کویند
و ان خراطینست و کفته شود **امعاسین** بلغه روم میان عصیر صمت و بپارسی اب غوره کویند و منفعت ان در حصرم
کفته شود **امبربارس** انبربار بست و کفته شود **املج** بپارسی امله کویند بهترین آن سیاه بود و مولف
کتاب کوید رازی آورده است که بهترین املج آن است که لون آن سرخ بود و بوی او تیز بود و از خزف اقریطش آورد
اما این صفت لایق نیست با امله و طبع آن سرد است در دوم و کویند در اول خشک است در سیم و بعضی کویند خشک است
و بهر حال خاصیت بی خلاف مقوی معده و معقده و اعصاب دل بود و اشتهای طعام باز دید کند و بواسیر را نیکو بود
و سود او بلغم براند و نهایة مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی همه اعضا بود و موی سر سیاه کرداند و جون
باب خضاب کنند و اکر دو درم از ان نیکو نقع کنند و در اب سیر بن کوبانند و ساعة بعد از ان صافی کنند و
نوبت در شیر بجالند سعیدی که در جسم باشد سود دهد و شربتی از وی سه درم بود و تنها ما مضر بود و بهیر زوه مصلح
ان عسلست و بدل ان شیر امله **امغیلان** درختیست بیابانی و معروف بود بتنوکه المصر به طبیعت آن سرد و خشک

و قابض

مراجعه المحقق شیخ عربی صحیحه

و قابض منع خون واصناف سیلان از رحم بکند و ورق ان ورم لهاة و سیل را نافع بود و خون ببندد **لجبار**
نباتیست که در کنار جویها روید و سرخ رنک بود و کویند در میان اسپست روید و وی رومی بود و تخم ان را شلج خوانند
و شلج کویند و انجبار از ادویه نزفیه است خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب توث بود و نهایه سرخ رنک اکر مثقال
از ان بجکونیند بجوشانند و با قدری قند و بشیخ بیاشامند نفث دم را نافع بود و از هر عضوی که باشد از قصبه شش و حجاب
سینه و بیخ امعاء و بواسیر و کشود کی سر رکها و قروح امعا را بدارد و شکم ببندد و بی انکه حبس رساند و ریش شش پاک کند
و قطع قی بکند و سستی اعضا را نافع بود و خاصیه وی سیارات **انجل** عسل است و کل وی را کثیر المنفعه خوانند
و بپارسی حطمی کویند و کفته شود **انبربار بس** بپارسی زرشک خوانند و زراج کویند و زرنک بزکوند و بهترین وی
آنست که نهایت خود رسیده باشد و لون وی سرخ بود که سیاهی مایل باشد ببیره و آرد طبیعت وی سرد و خشکست در دوم
صفرا بنشاند و قوه معده و دل و جکر بدهد و قی باز دارد و تشنکی بنشاند و بیخ را نافع بود و بر دور و بردهای کرم ضماد کردن سود
سند بود و قطع نزف دم بکند و مقوی جکر کرم بود و جون با ادویه کرم مثل سنبل خلط کنند و نکی که از اسمی جکر و از بود
بنید و معده که ضعیف شود و سبب تب بلغمی نافع بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود و مصلح ان جلاب و بدل ان
بوزن آن تخم کل و کثیرا و اکر و زن ان صندل **انجرک** مرزنجوش است و در اوزان الغار کفته شود **للخفطیانا**
ملیوسیطون کویند و سیلیوس عنم و صاکو کویند واز نمره ترک مصری خوانند بپارسی کلنار خوانند و بعربی جلنار رو وی از
کل برک و در جیم کفته شود **انجیله** حشیشه الکلب خوانند و نربت و صوف الارض وان فراسیونست و کفته شود دم
انیسون بپارسی رازیانه رومی خوانند و آن دو نوعست انجه رومی بود بشکل بانخواه بود و انجه غیر رومی بود تردد ما نانه
و مولف کوید این نوع در شوشتری کار ندبترین وی رومی بود و طبیعت وی کرم است در سوم و در وی قبض اندک بود
بول براند و باد که در شکم ببرد تحلیل کند و از ان مجموع بدن و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنکی
بنشاند و شکم ببندد و جون در شیب مبی بخور کنند صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سده جکر بکشاید و شهوت جماع بر انکیزد
و دفع مضرت سمهای جانوران بکند و اکر سحق کنند و با روغن کل خلط کنند و در کوش چکانند در کوش نافع بود و در استسقا
و نفخ معده و فراقر را نهایة سود مند بود و جون در جسم کشند سبل کهن ببرد و نافع بود و بتهای کهن را سود جکر را سبز
و مثانه و رحم بکشاید و اکر سحق کرده سنون سازند کنند و بن که بسبب ان از عفونت بن دندان باشند نافع بود و ابحق
کوید مضرت با معاء و مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم شبت و کویند بدل ان کرویاست **انار کیوا** کویند
حجنا است و کفته شود **انشارا** زبیب الجبل است و آن را مویزج کویند و کفته شود **انجدان** و دو نوعست بپارسی

اکران خوانند و انکوان کویند و ان درخت حلتیت است و محروث اصل انست و حلتیت صمغ ان و ورق ان سفید بود
و سیاه بود و بهترین ان سفید است که طیب بود و ان سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان طیب است و حلتیت
منتن صمغ انجدان رومی سیسالیوس است و تخم ان را کاشم خوانند و کفته شود و انجدان خراسانی بیخ ان انشترغازست و کویند
اما طبیعت ان کرم و خشک است در سیم زهرهای کشنده را نافع بود و خنازیر طلا کردن تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود
و با روغن سوسن عرق النسا را نافع بود و اکر با سرکه بپزند در پوست انار و ضماد کند بر بواسیر نافع بود و اکر بیاشامند باد زهر
ادویه کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر بود بمثانه و سودمند بود با حبس البول و سردی معده و حیض براند و رطوبات معده خشک
کند و نفخ آورد و مستی برود و کرده بود و چون با سرکه بود لطیف کند و غذا بود و زود هضم کند و بدل ان بیخ ان باد و
دانک و وزن ان حلتیت طیب است و کویند مثل ان زوفرا است و کویند تخم کرز **انغاق** زبب است وان از ...
کیرند و در زاکفته شود **انجبا** انجو ماکویند و ان شخارات و کفته شود **انقوسیا** شقاقیت و کفته شود **انطونیا**
کاشنی سیاست و طبیعت ان ب طاست در انافع بود جکر کرم را **انب** صد قست و غدد و کرک و تحصیل نیز
خوانند و ان بادنجان است و کفته شود **انزروت** صمغ خاریست که از اشیا که خوانند سرخ و سفید بود و زرد
از ینک خار حاصل میشود و چون حرارت افتاب در وی اثر کند و کهن کردد سرخ میشود و ازرا عنزروت و عنزروت کنجد خوانند
بشیرازی کورزد کویند و از کوه شبانکاره و لورد جان خیزد و بهترین وی سفید بود که بزردی مایل بود و طبیعت ان کرم است در دوم و کلام
در انجایه تلخ بود و اکر با سفیده تخم مرغ با یا بسر سحق کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و بنجا حینه مسهل بلغم لزج بود و منقوا و
شربتی از وی نیم درم تا یکدرم باشد و مضر بود بکرده و مصلحان صمغ عربیست و نافع بود درد چشم و چسبیدن چشم و رمص که در
چشم اید و آب امدن چشم باز دارد و مفتح ورمها بود و محلل و اکر سحق کنند با قدری نطرون و بر ورمها که بر کردن بود مانند خنازیر
طلا کنند تحلیل یابد و اکر فتیله بعسل بیالایند و با نزروت سوده کرده انند و در کوشش که ریم امده و ریش بود نهند چند روز صحت یابد
و بدل آن صبر است و مصلحان صمغ عربی **انقله سودا** جدوار است و کفته شود **انا الیقی** الخرده است و کفته شود دم
البخنج عود است و کفته شود **انجره** بپارسی پنیر مایه کویند و طبیعت مجموع پنیر مایها حاری است و محلل و ملطف و در
مجموع زنان و بیست منفصل کفته شود **انفحة الارنب** پنیر مایه خرکوشش چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و دفع
شمال باد زهر کزندکی جانوران بود و مارها کویند تکیه قیراطی ازوی چون با شراب کهنه بچه بیاشامند کزندکی مار و
عقرب و مجموع کزندکان نافع بود و اکر زن استن پنیر مایه خرکوشش با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامند فرزند آورد و اکر
پنیر ماده بود فرزند ماده آورد و اکر مقدار با قلا با شراب بیخته بیاشامند تب ربع را نافع بود و اکر کودکان بیاشامند صرع

انجین بیاشامند بیمه عرق مایها باین خاصیت دارند خاصه خرکوشش و اکر با آب برشند و در بینی نهند چون زنش بازدارد
و اکر بشیر خواره قی کند و شیر در شکم او بسته بود و چون قدری بوی دهند نافع بود و اکر زن بعد از طهر با عفنک
بخود برکیرد در بار استنی یاری دهد و اکر بعد از طهر بیاشامد سه روز منع ابستنی کند و امساک سیلان رطوبه از رحم
کند و شکم به بندد و پیچ روده و نزف دم را نافع بود و اکر با خطمی و زیت بر عصبی نهند که خار یابی در انجا
مانده بکشد باز دارد **انفحة الفرس** اسهال مزمن را نافع بود و ریش روده و درد آن **انفحة الجدی**
والظباء ولحم الوحشیة والخشف والعجل وفرخ الجاموس دفع سموم شوکران و فطر کنند
و شربتی از وی نیم مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهة بستن شیر در معده و انفحه خشف که ان بچه
زنبه ایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخود برکیرد ابستنی بازدارد و انفحة الجمل صاحب موجز اورده است که اکر
مقدار نخودی با آب نیم کرم بعد از مجامعة بیاشامند قوة باه را زیادت کند و از همه ادویهای بابی بهتر بود و انفحة قوقی
در قوة مانند جند بیدستر بود و اکر بیاشامند صرع و اختناق رحم را نافع بود و مجموع انفحها الجهة بسته بود بکدازد و انفحه
کوا خند بود ببندد **انفحة الذئب** ابن ماسه در جامع آورده است که پنیر مایه خرس و ... چون بیاشامند
انقردیا برومی بلادر است و معنی وی انست که مانند دل است و ازا تمر البلادر کویند و در یا کفته شود **انامشک**
بارسی شکست و کفته شود **انجره** در برز ان کفته شود **اهمالی** و او مالی نیز کویند بیونانی معنی ان دهن العسل
و عسل داود نیز خوانند و ان روغنیست که در ساق درختی خیزد و حاصل میشود و مانند عسلست بسطری و
شیرین طعم بود و بهترین انست که کهن و غلیظ بود و طافی و طبیعت ان کرم و تر است و جرب تر را نافع بود طلا کردن
و درد مفاصل و تاریکی چشم چون در چشم کشند و اکر بیست درم با چهاریکی آب بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن ان
سبات و استرخا اورد و باید که انکس که خورده باشد تا علی بکند نخسبد **اوسید** نوعی از بنلوفر سپید ست
و طبیعت ان کرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بکدازاند شربتی ازوی یکدرم بود **اودایالبون**
کرفس جبلیست و اودا بیونانی جلبت و سالیون کرفس وان فطراسالیون است و کفته شود **اوقیمن**
بیونانی بادروج است و کفته شود **اوقطاهون** غافت است و کفته شود **اوماداا** عصاره قثاء الحمار است
و کفته شود **اوز** بپارسی مرغابی کویند و ان نوع بزرکترین مرغهای آبی بود که از کشتن قدری بوده سوده
در حلق وی دهند و یا بشیر کرم بپزند و اکر بریان کنند اول ان بود که بروغن زیت بریان کنند تا بسهولة
بپزند **الودر** بیونانی اب را کویند و در سیم کفته شود **اوزمالی** بیونانی شراب و عسلست

بپارسی مرغابی کویند وان مرغابی بزرک بود و طعم ان ...
از کشتن قدری ... دیکی ... از ... غلیظ ...
... قدری ... سود ... در حلق وی ...

اهلیلج اصفر بپارسی هلیله زرد گویند بهترین آنست که فربه بود طبیعت وی ب است در آ وی ات
در ۲ درجه خشک کرد اب ازرد در چشم کشیدن نافع بود و خوردن خفقان را سود دهد و مسهل صفرا بود و اندکی
بلغم نیز دارد و شربتی از وی مغ درم تا ده درم بود اگر منقوع کنند و اگر غیر منقوع از ۲ درم تا ۶ درم بود
و مقوی معده و دماغ آن بود و استرخاء معده را نافع بود و مولف گوید اگر پوست هلیله زرد کوفته و بیخته در بن
دندان افشانند خون باز دارد و بیخ دندان محکم گرداند و گوشت برویاند اما مضر بود بسفل و مصلح وی
اگر کوفته باب گرم خورند قند بود یا ترنجبین و اگر در مطبوخ بود عناب و سپستان و آلوی سیاه و مصلح آن
بود و بدل آن پوست انار است اهلیلج اسود بپارسی هلیله سیاه خوانند و بشیرازی هلیله موز
گویند بهترین وی هندیست طبیعت آن تر است در آخر است در ۲ سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند
حار است که وی زر احباف کند و جذام را سود مند بود اگر در چشم کشند قوه باصره دهد و درد سر را
نافع بود و وی مسهل سودا بود و بواسیر را سود دهد و اگر بریان کنند شکم ببندد و شربتی از وی منقوع
از ۵ درم تا ۱۰ درم بود و غیر منقوع ۳ درم تا ۵ درم و خوردن آن مضر بود بجگر و مصلح آن عسل است
و بدل وی هلیله کابلی اهلیلج کابلی بهترین وی آنست که فربه بود و اگر در آب اندازند فرو رود
و طبیعت آن سردی است و گویند حار است باعتدال عقل و حفظ بیفزاید و درد سر و استسقا و تبهای کهن
زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده مسهل بلغم بود و سودا و قولنج را نافع بود و شربتی از
وی منقوع از ۵ درم تا ۱۰ درم بود و غیر منقوع از ۳ درم تا ۶ درم و در بدرستی که مسهل صفرا بود اما بخاصیت
مسهل خلطهای غلیظ بود مثل بلغم و سودا و خفقان را نافع بود اما مضر بود به ... و مصلح آن عسل است و مربای آن
مقوی معده بود و هضم طعام بکند و خمل معده را محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی بگشاید و بیخ
دندان و دندان را محکم دارد و اگر یکسال هر روز یک هلیله مربا خورند سیاهی موی نگاه دارد ابدع
شیان است و قطا و دم الاخوین نیز گویند و در دال گفته شود ابهقان حرجیر بیابانیست
و در حرجیر گفته شود ایل جانوریست یکنوع در چشمها و در کنار رودها و صحراها گردد و آن نوعی
زرد رنگ بود و لطیفترین ایلست و یکنوع در کوههای عمان و بحرین باشند و از الحمور خوانند و یکنوع
دیگر وعل خوانند و در کوههای سردسیر باشند و یکنوع دیگر تمر الوحش خوانند در دامن کوهها و میان جنگل
گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگر اند و نیز ایشان چون خسته شوند مار بخورند شفا یابند و تمر الوحش بپارسی



گاو کوهی خوانند و وی بینی بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را بر خود کشد و مار بتعجیل بیرون آید مانند آهن که
مقناطیس جهید و از دنبال مار را خورند و مار اضطراب کند تا جای از اعضاء وی بگزد چون تمام خورد
حدتی در وی و شورشی در جسم وی پیدا شود و اب بسیار از چشم روانه گردد و در کنج چشم وی کوئی هست
آنجا جمع میشود و می بندد و بمرور روزگار ماند و سخت گردد چنانچه در گوش می باشد چون وی را بکشند
آن و سنگ بگیرند و در دفع سم عمل تریاق فاروق میکند و مولف گوید گاو کوهی چون مار خورد بعد از آن طلب
کند و بخورد از بهر دفع سم آن و گاو ماده چون بچه دان خود را بخورد و از آن سبب است که پوست وی علت
نفاس را سود دارد و صاحب منهاج آورده است که دنبال ایشان چهار گانه سم آنجا جمع میشود خاصه گاو
کوهی که دنبال وی سم قاتلست اول آن بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو با هم چون بکشند
یکی دنبال ببرد آن دو جالینوس گوید چون که از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان
دیر هضم بود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود غلظه زود از معده بگذرد و بول براند و رازی
گوید بهترین وی آنست که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشند و باید که در نخچیر فربه شود و با روغن
بریزند و بعد از آن شراب انجبر و ماء العسل بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال
از آن ناشکسته بیاشامند جهت نفث دم و قرحه امعاء و اسهال کهن و یرقان و درد مثانه را سود دهد و زنان
حایض که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود و چون با ادویه که موافق



این زحمت بود بیاشامند وصفة حرق آن بسیار است شاخ آن و در دیگی کوزه گری کنند و در گل
بگیرند و در تنور حمام یا در تنه آتش نهند تا سفید گردد و باید آنرا قبا شویند موافق بود جستی را که ماده وانثی
وردی بود و اگر سنون کنند دندان را جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و چون بپزند سرکه و مضمضه
کنند درد دندان را نافع بود و در خواص آن نیز آورده است که قرن ایل سوخته سفید با سرکه ... نند
و برص و بهق طلا کنند در آفتاب بهق را و برص را ببرد و اگر بیاشامند یرقان را نافع بود و زود دفع کند
و اگر با روغن گاو بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا کنند نافع بود و چون بر ریسمان ... طلا کنند
حیض براند و اگر بر دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و گویند چون قرن ایل زیر بالین
بیاندازی درد سر زایل شود و دیسقوریدوس گوید یک مثقال ... زنی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد آبستن گردد منع
آبستنی کند و گویند بوی وی چون بر شپنج مالند نافع بود و چون بیاشامند باه را برانگیزد و نعوظ آورد

واگر بر بازو بندد از بسیج مار نترسد واگر گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند و با شراب در قضیب مالند
و با بر قضیب وی ان طلا کنند در حال نعوظ آورد و بر هر حیوانی که طلا کنند همین عمل کند و تمیمی گوید ایل را از تمر نفث
واگر تیری نوی زنند و پیکان در وی بماند چون مشکطرا مشیع بخورد بیندازد و گویند قرن ایل محرق درد
قولنج را نافع بود تا حدی که گویند در حال درد ساکن کند **ایرسا** بیخ سوسن آسمانجونیست و نام وی
ایرسا از بهر آن کرده اند که یعنی قوس قزح و گل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترین وی آن بود که
بیخ سیاه صلب بسیار گره بود خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم فالج و تشنج و صداع مزمن را
نافع بود و منقی لطیف بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سینه و شش را بغایت از اخلاط غلیظ
پاک کند و بول و حیض براند و بر گزندگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و سرفه بلغمی را بغایت مفید بود
واگر با سرکه بیاشامند گزندگی جانوران و مطبوخ آن بغایت نافع بود و ابوجریج گوید صد زهرهای
کشنده را دو به سمیه را نافع بود واگر ۲ درم از وی با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا براند و جواب
براند و جالینوس گوید که عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی پخته باشد واگر با عسل
فرزجه کنند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و چون مسلوق کنند و بر خنازیر و ورمها بنشنند گوشت برویاند
واگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را بغایت مفید بود و چون در بینی چکانند کند عطسه ببرد
واگر به طبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و طلازه را نافع بود واگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن که
بود نافع بود و روغن وی چون در گوش چکانند با سرکه درد گوش ساکن گرداند و منع نزلات بکند و روغن
وی منع افواه بواسیر بود رازی گوید بدل وی در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون باشد و قیه
لبن لقاحست و اسحق بن حنین گوید ایرسا مضر بود بشش و مصلح آن عسلست و ایرسا بپارسی بیخ سوسن
صحرایی بود و در دشت رون بسیار بود و مولف کتاب گوید تخم وی از منومات مجربست واگر
بیخ وی قدری بر دندان نهند که درد کند بریزاند و باید که بدندان دیگر نرسد والله اعلم بالصواب

باب الباء

بادنج رانج گویند و آن نارجیلست و گفته شود
باقلا جرجر خوانند و قول و طبیعت وی نزدیکست باعتدال و گویند سرد است در اول و تری است
در ۲ و در وی رطوبت فضلیست خاصه تر وی و بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک بود و
بود کلف را زایل کند و سیراط گوید غذا نیکو دهد و ضجه را نگاه دارد و چون مقشر کنند و بدو نیم کنند

باقلا قبلی
[illegible]

ور جسم که خون آید بنهند خون باز دارد و از خواص وی آنست که چون از مرغ بیاورند از خانه باز دارد
و چون بکوبند و بر زهار کودکان ضماد کنند موی رستن باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی
سبز شده بکشند همچنین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه با پوست و باقلا مسبنه و سرفه و نفث دم را نافع
بود اما نفاخ بود و دشوار هضم شود و خوابهای آشفته بیاید لکن ضماد کردن بر ورمها و ورم انثیین و
پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول بکند و چون با آرد حلبه و عسل بیامیزند محلل
دمامیل بود و ورمهای بن گوش و شب چشم و اگر با شب یمانی و ریت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل باید
و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی
آن بود که چون یک دو جوش بزنند آن آب بریزند و آبی دیگر باز بجای آن آب کنند و نفخ آن کمتر بود و
کهن را نفخ کمتر بود که تازه و گوشت سمین را زیاده کند و آرد وی چون رقیق بپزند و روغن بادام و قند اضافه
کنند و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را نافع بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیاده بود و حار مزاج
من بارد بد کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطنجن کنند و با نمک و صعتر و دارچینی
و زیره و فلفل و انجدان و فودنج بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات نافع بود والسلام
باقلای قبطی جاسیه است و گفته شود **بادرند** قرات است بپارسی برزد و نشتر ازی برزکوبند
و آن سه نوعست یکی سفید تر بوی و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در ۳ و خشک است در ۲ و گویند
و آلت عرق النسا و نقرس را مفید بود و مقدار آن ۲ درم و چون زن بخود برگیرد و در شب خود بخور کند حیض
براند و بچه بیندازد و چون با شراب و مرصافی بیاشامند بچه مرده بیندازد و دفع زهرها کند خواه مار و خواه
عقرب و اگر در مرهم کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع بود و گویند که اگر ۳ درم با آب بیاشامند و اسهال بود
چون سه نوبت بیاشامند دیگر هرگز عود نکند و رازی گوید محرور مزاج نشاید که استعمال آن کند و شیخ الرئیس
گوید صداع سرد و درد گوش که از سردی بود نافع بود و ورم را تحلیل دهد بی اذیتی و جرب شیر را نافع بود
و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفتح لحم بود و اگر بعسل حل کنند و لعق کنند
سده گرده بگشاید و سنگ آن بریزاند و زایدان اسان کند اما مضر بود بسپر و مصلح آن شیر است
و جالینوس گوید بدل آن سکبینج است و نیم وزن آن جاوشیر ۲ **باقلای مصری** ترمس است و گفته شود
بادرنجبویه بادرنبویه است و بادرنگ و ترنجان و نعلة الرحیه گویند بپارسی بالنکو گویند

بهترین آن تازه بود وطبیعت آن گرم وتر است در دوم علتهای بلغمی وسوداوی را نافع بود وقوه دل وجگر بدهد
ومفرحی تمام بود ودر تقویت دل وتفریح آن نظیر ندارد وخفقان زایل کند وذهن را صافی گرداند وشربتی
از آب وی دو درم بود واسحق گوید مضر بود به ورک ومصلح آن صمغ عربیست واگر ورق آن با شراب
ضماد کنند بر گزندگی عقرب ورتیلا وسگ دیوانه نافع بود واگر با شاشه سیس عمل کند واگر بطبیخ آن مضمضه
کنند درد دندان را نیکو گرداند واگر با نمک بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد وهمچنین بر درد مفاصل ضماد کردن ساکن
کند وازخواص وی آنست که چون قدری از بیخ وتخم آن مجموع خشک کرده در خرقه کنند وبابریشم محکم
ببندد ودر جیب نگاه دارد مادام که در جیب داشته باشند هرکس که ویرا بیند دوست دارد و
محبوب خلایق گردد ودایم شادمان بود ومولف گوید مجربست وخوردن وی مقوی دماغ وجگر ودل ومعده
بود وخفقان سوداوی وخفقان که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود وازا مزج قلب المحزون خوانند
وبدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم ودو دانگ وزن آن پوست اترج بود **باذنجویه** حجر التیس است
دکفه نبود **بالنکو** بادرنجبویه است وبپارسی بالنکو گویند وگویند که **باذآورد** شوکة البیضا
گویند نبات وی در زمین ریگ بوم ودامن کوهها بیشتر در روی زمین پهن باشد ودر اول که برگ
برون کند گیاه باشد وبآخر خار گردد وسفید شود ورنگ گل وی بنفش وسرخ نیز بود وتخم وی مانند خسک
دانه بود ونبات وی خارناک وانبوه خارهای او دراز وسفید وبهترین آنست که ورق آن سفید بود و
طبیعت آن گرم وتر است در اول وگویند سرد است در اول وبیخ وی سرد وتر است ومسهل بلغم لزج بود
ودر وی قوه محلل ومنضج هست خاصه تخم وی واورام بلغمی را ونفث دم وتبهای بلغمی کهن وضعف معده را
نافع بود وبول براند واورام بلغمی ضماد کردن نافع بود واگر تخم وی با سماق بسایند گزیدگی از آن نافع بود و
گزندگی جانوران واگر داء الثعلب به بیخ آن طلی کنند بغایت سودمند بود وشربتی از وی یک درم ونیم بود
اما مضر بود بشش ومصلح وی فستق بود وشیخ الرئیس گوید بدل وی در تبهای بلغمی شاهترج بود و
روستائیان بسیار از انرا بدرود گویند وبشیرازی نیز همچنین گویند **بادنجان** ارنب وغند و
وصدف گویند بهترین وی فارسی شیرین تازه بود وطبیعت وی گرم وخشک است در دوم اگر در روغن
بریان کنند شکم براند واگر در سماق یا در سرکه بپزند امساک کند ودرد معده وخاصره آورد و
وچشم را بد بود وخونی سیاه از وی حاصل شود ومولد سودا بود وسده آورد وبواسیر آورد

ولون را سیاه کند وشیخ الرئیس گوید کهن وی بدتر بود وتازه وی سالم تر بود وجذام وصداع وبخور آ
آورد ومولد کلف وسرطانات بود واگر با سرکه بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد ولیکن
گل وی اگر در سایه خشک کنند طلای نافع بود بواسیر را واگر بادنجان زرد با روغن بپزند وازان
روغن موم روغن سازند وبر شقاق کعبین ومیان انگشتان طلا کنند بغایت نافع بود واگر گل وی با روغن
بادام تلخ وسپیدان روغن بنفشه بسرشند وبر بواسیر طلا کنند بر دود واگر بادنجان بسوزانند وخاکستر آن
با سرکه بسرشند وبر ثالیل طلا کنند بر دود وثالیل را بشیرازی کرک خوانند وگویند مقوی معده بود وقطع
نزف دم بکند بخاصیته خوردن وی واولی آن بود که در آب نمک خوابانند یا مسلوق کنند وبا روغن گشنیز
یا بادام بریان کنند یا با سرکه وکرویا **بابونج** بپارسی بابونه گویند بهترین آن بود که گل وی زرد رنگ
بود وطبیعت وی گرم وخشک است در اول ومنضج وملطف بود ومحلل بی جذب بود ودر ورمهای صلب نرم
گرداند وصداع سوداوی را نافع بود وتبهای را خاصه که از عفونت سودا وبلغم بود ودر ورمهای احشا واگر
بجوشانند ودر آن آب نشینند سنگ گرده بریزاند وحیض وبول براند وبچه در وقت زادن سهل بیرون
آید وبدن را پاک کند تنقیه تام واگر برجبهه تر ضماد کنند بر دود قوت اعصاب ودماغ بدهد ودر ورم
جگر ضماد کردن نافع بود وبخار وی در آخر نزلها بغایت سود دهد واگر با آب وی سر بشویند ودر اخر بهر
سر رنجاران دارند چشم را پاک گرداند ودرد را زایل کند واگر چشم با آب بابونه تنها بشویند درد ساکن
گرداند واسحق بن حنین گوید مضر است بحلق ومصلح وی خلست وبدل آن در تقویت دماغ وزایل کردن
صداع سرد برنجاسف است **باذروج** حوک خوانند وآن نوعی از ریحان کوهیست ودر دامن
کوهها باشد طبیعت وی گرم است در دوم وتر است در اول وگویند رطوبتی فضلی هست بهترین وی
آنست که خوشبوی بود وآن ازاد ویه قلبی بود اگر عصاره وی در چشم کنند چشم را جلا دهد ورطوبتی
که از چشم روانه بود خشک گرداند واگر بسیار خورند تاریکی چشم آورد وشکم نرم دارد وباه را برانگیزد
ومولد ریاح بود وبول براند اما دیر هضم بود واگر بر گزندگی زنبور وعقرب ضماد کنند نافع بود واگر با روغن
گل وسرکه وپشت جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود وخوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند وچون
بخایند ودر آفتاب نهند کرم ازان تولد کند وشریف گوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد ویرا
بخایند یا بی دران سال از درد دندان ایمن باشند واگر بخایند ودر گوش نهند درد گوش ساکن

کند و صاحب کامل آورده است که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست ضماد کردن نضج و محلل بود
و از خوردن وی خلط سوداوی بد تولد کند و چشم تاریک کند و مصلح وی نبله لحماست و بدل آن
دو وزن آن سیسنبر **بان** درخت حب البانست و درخت البان و گفته شود **بازود** حجر
اسبوست و در اسبوس گفته شود **بابازی** بیونانی فلفل سیاهست و گفته شود **باطلس**
نوعی از علیق است و در علیق گفته شود **باسطاریون** نوعی از رعی الحمام است و گفته شود و معنی
آن بیونانی حمامی است **برالـه** زراوند طویلست و گفته شود **بتع** شرابیست کنده است
و صاحب المنهاج گوید نبید العسلست و صاحب جامع گوید نبید خرمائیست که از خرما تر سازند و در نبید
گفته شود **بجم** ثمرة الطرفاست و گفته شود **بجخابث** عصى الراعیست و گفته شود و
برشیاوشان و برشیادارو و بطباط و حنجر و شبطباط و سوجه و متوفقیداس نیز گویند
و بشیرازی گیسه خوانند و بکرمانی برجغرد **بخورمریم** بخور مریم است وان حشیشی است
و بیخ آن عرطنیثاست و در آذربویه گفته شد و بخور مریم را اقفلاسوس گویند و طبیعت آن خ ا
در ۲ و وی است در ۲ مقطع و محلل و منضج بود و طبیخ برا آنجون بر شبم باره بکود بار گرم بندباد در
شیاف طلا کنند نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند نزول آب و ضعف چشم را نافع بود و اگر با
شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و داد و په کشند خاصه از رنجی و چون با شراب بیاشامند
مستی زیاده کند **بدلیون** مقل است و گفته شود **بداشان** بدسکان و بدشغان و بدکشتان
نیز گویند و قاتل ابیه و کف الکلب وان حشیشی است خ وی اما ملطف و محلل بود و نافع بود اصحاب
بلغم و رطوبت را و رازی گوید این نیم وزن آن در و بیخ و زیره کرمانی بوزن آن بود **بر** خنطه است
و گفته شود و قومی نیز گویند و قمح هم خوانند **برنج کابلی** ابرنج گویند و برنج گویند و بپارسی برنگ
خوانند طبیعت وی خ است و تر آن وی است در ۲ وان دو نوعست بزرگ و کوچک بهترین آن
کوچک است که لون آن بسرخی زند و درم از وی مسهل بود و بلغم لزج را و از قاتلاث دود و هیچ
آزاد و بتوبی نرسد مفاصل را سود دارد و حبش گوید شربتی از وی ۱۰ درم بود با شیر تازه جهة حب
القرع و لکن مضر بود در بروده ها و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بوزن آن ترمس و بوزن آن قنبیل
و آن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ از قنبیل **برسلیسا** بزرالرازیانج است

و گفته شود **برشیاندارو** و عصی الراعیست و گفته شود **برغست** تملول و غلول و تو ول
گویند وان قثا بریست و بتحرة البهق نیز گویند و در قاف گفته شود **برسن** قطن است و طرطاو
عطب و کرسف نیز گویند و شحم الارض و در قاف گفته شود و نوا زاقی گویند و کهن را قصم **برنجسنک**
افرنجمشک است و گفته شد **برنجاسف** بعربی شویلا خوانند و بشیرازی برنجاسک و جنداسم دیگر دارد و گفته
شود بهترین آن زرد بود و طبیعت وی خ است در ۲ وی است در اخر درجهٔ اول صداع سرد را فایده
کردن با نطول بخاصیت نافع بود و ملطف و منضج بود و صاحب دوار و سده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند
و اگر در طبیخ آن نشیند حیض براند و در لش زخم پاک کند و بچه بیفتد از و مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را
نافع بود و اگر ۳ درم از وی بیاشامند همین عمل کند و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش فرج افشانند
خشک گرداند و اگر با عسل بیاشامند کرمها بکشند و حب القرع و سدهٔ بینی و زکام را نافع بود اگر طبیخ
وی بشویند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح وی انیسون است و رازی گوید بدل آن در درد سر
سرد بابونج است و گویند بدل آن افسنتین است **بردی** نباتیست که در آب روید و در مصر از وی
کاغذ سازند و مولف گوید بشیرازی از آن ایکه خوانند و شاخ نیبان و بیرابرز گویند و در قوت مانند کاغذ
بود و در سوخته وی بتحقیق زیاده بود و طبیعت وی ت ی است در ۲ اگر بر جراحتهای تر پاشند
خشک گرداند و اگر ریسم که خوش سانند و بر ناصور کنند نافع بود و خاکستر آن که در دهن بود سود
دارد چون بر کشند و بمکند مانندی شکر **برناطیقی** صاحب منهاج گوید بستان افروز است
و گفته شود **برسیاوشان** شعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض و لحیة الحمار و شعر الخنازیر
و ساق الاسود و الوصیف الاسود و کزبرة البیر نیز خوانند وان شعر الغولست بپارسی برسیاوشان
گویند و بکرمانی گورسو بهترین وی آن بود که چوب وی سیاه بود و ورق آن سبز و گویند میلی بگرمی و
خشکی دارد و ۳ درم از وی مسهل بلغم بود و بول و حیض براند و سنگ بریزاند چون بیاشامند و شکم
ببندد و مشیمه بیرون آورد و گزندگی سگ دیوانه و مار را نافع بود و دیگر جانوران موذی چون
با شراب بیاشامند و ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود و موی برویاند و خنازیر و دبلات
را تحلیل کند و اگر بیاشامند ربو و یرقان و عسر البول را نافع بود و اگر با لادن و روغن مورد یا روغن
سوسن و زوفا بیزند و بر موی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن محکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر

کل مالیدن موی برویاند وجرب چشم را نافع بود و ایلی گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکی است
و رازی گوید بدل آن در سودمندی ربوبوتن آن بنفشه یا نیم وزن آن رب السوس است و الله اعلم
برشوم بلغة اهل بغداد قسب است و گفته شود **بزر قطونا** بپارسی اسفیوش و بیونانی
قسلیون و معنی آن برغوثی بشیرازی بنکو گویند و آن دو نوع است سفید و سرخ بهترین آن نوعی است
که میل بسیاهی زند و فربه بود و چون در آب کنند در بن آب نشیند اما سفید سرد تر از سیاه بود و بغایت
و طبیعت نیکوت ط بود در ۲ و گویند در ۳ و گویند معتدل است در تری و خشکی حرارت بنشاند
و تشنگی ساکن کند و اگر بریان نا کرده دو درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کرده
با روغن گل بخورند شکم به بندد و سحج را نافع بود خاصه کودکان و لعاب وی خشونت دهن و سینه
ولذع معده را نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و نقرس را با سرکه و صداع با گلاب
سود دهد و نشاید که کوفته استعمال کنند که کشنده بود و شربتی از وی ۳ درم بود و مداوای
کسیکه نکوکوفته خورده باشند با سفیداج و فلفل و حلتیت یا مثلث کنند و دواء المسک و بدل وی
در تلیین طبیعت به دانه بود یا تخم مرو و در تبرید و ترطیب تخم تورک **بزر الکرفس البستانی**
تخم کرفس بستانی طبیعت آن گ ی است در ۲ بول و حیض براند و سده گرده و جگر بگشاید و قولنج
که از امتلا بود سود دهد و شربتی از وی ۳ درم بود و گزندگی جانوران را نافع بود و درد پهلوها را اما
مضر بود دلشش و مصلح آن حماما مت و تزیف در خواص آورده است که تخم کرفس کوفته و بیخته با مجموع
قند با روغن گاو حب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند بغایت اما باید که بغل و گوشت
خروس فربه خورد و بدل تخم کرفس فطراسالیون است و گویند دو یک آن افسنتین و نیم وزن آن
فطراسالیون **بزر الکرفس الجبلی** فطراسالیون است و گفته شود **بزر الخبازی**
بپارسی تخم خبو گویند و بکرمانی پنیرک خطمی طبیعت آن معتدل است در ح و ط و در عمل قوی بود و مفتر از
تخم خطمی خشونت سینه را زایل کند و سحج و ریش روده را بغایت نافع بود و گزندگی رتیلا و عموم را نافع بود
و چون در ادویه حقنه بود دفع مضرت ادویه حاده بکند و بدل وی تخم خطمی است **بزر الخطمی**
بهترین وی سیاه و رسیده بود طبیعت آن ب ی است و گویند معتدل است در ح و ط اگر با سرکه
بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و سرفه گرم را بغایت سود دهد و چون بریان کنند شکم ببندد

و در ضمادات آن حب نافع بود و شکم ببندد و سنگ گرده بریزاند و بدل وی تخم خبازی بود و الله اعلم
بزر الرطبة بزر الهداج و بزر الفصفصة و بزر القت و بزر الفصاد و بزر القصف گویند و آن بزر
العلف است بپارسی تخم اسپست گویند بهترین وی زرد فربه بود و طبیعت آن گ ط ا است
و در وی نفخی بود باه را زیاده کند و مجامعت را قوه دهد و شیر زیاده کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود
بزر الجرجیر بپارسی تخم کیکیر گویند و بشیرازی کهنزک خوانند و بهترین وی بستانی فربه و طبیعت
از وی است در ۳ و گویند در ۲ عسر البول را نافع بود و بر کلف طلا کردن سود دهد و باه برانگیزد و درد
ساقین را نافع بود و مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند بلغم آورد اما مصدع بود و منی زیاده
کند و بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و اگر بکوبند و بعوض
نمک بر زرده تخم مرغ نیم برشت افشانند و بیاشامند مجامعت را قوه دهد اما مشکل خوار بود و مضر بود مثانه
و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی رازی گوید نبات و بیت و گویند بدل وی تودریست و مجهول گوید بدل
وی تخم کتان است و دیسقوریدوس گوید در طبیخ بدل آن خردل است **بزر المرو** حب القلقل است و
گفته شود **بزر الحمحم** حب است بپارسی سپندی خوانند و باصفهانی خاکشی و بتبریزی سوارون
و ترکی ... و گفته شود دانش والله تعالی **بزر السرمق** بزر القطف بود و در قاف گفته شود
و طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودت و خشک بود در اول و گویند گرم است و در وی جلا و تلیین
بود و مضر بود بسپل و مصلح وی قند و گلاب بود **بزر الخرفه** تخم الحمقاست و رجله و فرفخ و بقلة
المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینة و دندان سا و کفه و فرفخیر و فرفین و حمقوق نیز گویند و بپارسی تخم
تورک گویند و باصفهانی تخم پربهن و بکرمانی تخم بکرک و به تبریزی تخم تخمکان و بهترین آن است که فربه
بود و طبیعت آن ب است در ۳ درد جگر که از گرمی بود سود دهد و تبهای حاده مقدار ۷ درم از وی
شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر بجلاب خورند سرفه که از حرارت بود نافع بود و لذع فم معده را سود
دهد اما قطع شهوت بود وقتی که افراط کنند و مضر بود بسپرز و معده بلغمی و مصلح وی قند است و بدل
آن بزر قطونا **بزر الرمان البری** حب القلقلست و گفته شود **بزر الجزر البستانی**
بپارسی تخم گزر بستانی بود ریشهای خورنده را نافع بود و چون بکوبند و آن ضماد کنند و اگر بخورند باه را برانگیزد
و بول و حیض براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزندگی جانوران را نیز نافع بود و سوفسطوس گوید

درد ساقین را بگذارد تخم گزر با بگذارد م قند با شاسید نافع بود و بدل آن انیسون بود **بزر الجزر البری**
دو قوت است و گفته شود **بزر سداب** بپارسی تخم سداب خوانند بهترین ان سیاه فربه بود طبیعه ان
ح ی است در ۳ فواق بلغمی را نافع بود و گزندگی جانوران خاصه که با انجیر خشک و مغز گردکان استعمال کنند و عرق
النسا را نافع بود اما منقطع منی بود و مصلح ان کثیرا است با عسل و بدل ان سداب بود **بزر الخس**
بپارسی تخم کاهو گویند بهترین وی آنست که سیاه فربه بود طبیعه ان ب ی است و مخدر و منوم بود
شهوة جماع را ساکن کند و کسی که وی را احتلام بسیار افتد چون با نبات … نافع بود و قطع شهوة جماع بکند و نطفه
منی خشک گرداند و مقدار یک درم تا ۵ درم مستعمل بود و ضماد کردن صداع را سود مند بود و سیلان … که از
چشم اید بکند چون بر پیشانی ضماد کنند و وی سبات آورد و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی دم الاخوین
بزر البنج بپارسی تخم بنگ گویند و بلفظی دیگر خداع الرجال و ان سه نوعست سیاه و سرخ و سفید
و بهترین وی سفید بود و بعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود طبیعه ان ب ی بود در اخر درجه ۳
و از ان سفید ب است در آ درجه ۳ و ی است در ۳ عصاره وی درد گوش را نافع بود و نفث دم بافراط
و درد ها ساکن کند و زیر سر طلا کردن نافع بود و خوردن وی مضر بود و مسبت و مخدر و تباه کننده عقل و
خناق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش باز دید کند و مداوای وی قی کنند
باب گرم و روغن و عسل بعد از ان شیر تازه و مرق اسفیدباج بمرغ و گوشت بره فربه و بدل آن افیون است
بوزن آن و صاحب تقویم گوید مصدع و مخدر احشا بود و مصلح ان عسل است و انیسون و اگر بر ریش طلا
کنند نفاخه نافع بود و مقوی اعضا بود و چون در حمام طلا کنند بر بدن و درد جگر مزمن را نافع بود و …
بزر البطیخ بپارسی تخم خربزه خوانند بهترین وی آنست که فربه بود طبیعت وی ح است در ۳
وی است در ۲ … و کلف و بهق بنشند و از زخمها را نافع بود چون باب را زیانه طلا کنند و بر بهق سیاه
و سفید با کندش و … که در حمام طلا کنند نافع بود و نفخی که در شکم باشد تحلیل کند و محلل قوی بود و مقدار
۲ درم مستعمل بود اما مضر بود بجگر و مصلح وی سکنجبین است و اگر با شراب بیاشامند قی آورد و بول براند
و ورم سپرز را تحلیل کند و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند … گرم خناق را نافع بود و در دفع
زهرها و گزندگی جانوران قائم مقام تریاق بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی
کشنیز و شکر بود و درد سپرز را که کهن شده باشد سه روز هر روز ۲ درم کوفته و بیخته با سکنجبین

و منع شده مضغاة بود تقویة و اگر در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود **بول الکلب**
کمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد گردد و موی را دران بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابات
بود و بزنابیل استعمال کردن قلع کند **بول المعز** کمیز بز درد اعصاب را نافع بود و هیچ که تشنج
و امتداد سعوط کردن و … استسقا اشامیدن **بول البقر** بهترین کمیز گاو بود و بهق را
زایل کند و ضرر او اگر با مر بگدازند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود زایل کند و چون
در ان نشینند درد معده مرد که از بواسیر بود سود مند بود **بول الجاموس** کمیز گاومیش
چون مر و صبر بدان بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود … **بول الخنزیر**
کمیز خوک صحرائی … چشم را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند **بول الحمار** کمیز خر گویند
چون بیاشامند درد گرده را زایل کند **بوش دربندی** شاقلست که از ارمن می آورند
و ان نباتیست که بهجان میگویند و شیاف میسازند طلا کردن … گرم … نفاخه نافع
بود و ملین و مبرد بود و … طلا کردن سود مند بود و طبیعه وی ب ی است در اخر درجه
اول رازی گوید چون باب عنب الثعلب … طلا کنند منفعتی عظیم دهد و بدل ان حضض بود با
شیاف مامیثا **بهرامج** … گویند و … خوانند و … و ان گل بید بلخی است بپارسی
بید مشک خوانند و به تبریزی گل … و بکرمانی … طبیعه ان معتدل است بطول کردن
محلل نفخ بود از هر عضوی که باشد و بوییدن ان محلل بادهای غلیظ بود از سر و شکم براند
و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن گرداند و اگر با کنجد به پرورند
مانند بادام آغشته و روغن از وی بگیرند روغنی خوشبوی بود و اگر بعوض کنجد بادام کنند لطیفتر
بود و در صفت ادهان منفعت وی گفته شود **بهار** اقحوانست و گفته شد **بهرام و بهرامان**
عصفرات و گفته شود **بهق الحجر** حزاز الصخرات و گفته شود **بهمن** دو نوعست
سرخ و سفید بهترین ان سفید بود طبیعه ان ح ی است در ۲ مسیح گوید ح است در ۲ و ط است
خفقان را عظیم نافع بود و دل را قوة دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزاند و فربهی آورد و سنگ مثانه را
بریزاند و در تقویت دل نظیر ندارد و … از وی … بود و اسحق گوید مضر بود … و مصلح وی
انیسون است و بدل ان بوزن آن تودری و نیم وزن ان لسان العصافیر بود **بیقیه**

سفید است و گفته شد **بیضه** بهترین وی تازه بود که از مرغ خانگی باشد و زردهٔ وی فاضلتر
و باید که نیم رشت کنند و صنعت نیم رشت آنست که اگر با پوست در دیگ جوشان اندازند سیصد
بار شمارند و اگر بی پوست بود صد بار شمارند بعد از آن بردارند و زردهٔ آن ح ط بود و سفیده
ب ط و باهم معتدل بود در ح و ب و ط بود و غلیظ و نیم رشت زودتر هضم شود و
غذا بهتر دهد حلق و سرفه و سل را نافع بود و باه را زیاده کند و زردهٔ او بریان کرده قابض
بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی که از آتش بود و بدان نافع بود
و منع ورمها بکند و در حقنه قرحه امعا را سود دهد و سوختگی که از آب گرم بود به سپیدهٔ آن
بمالند نافع بود و جراحت خصیه و مقعد را نافع بود و اگر در سرکه بپزند شکم به بندد و دو سنطاریا
را نافع بود اما دیر هضم شود خاصه سفیدهٔ آن و اکثار از خوردن وی کند کلف آورد و مطبخین
وی بد بود و سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و ادل آن بود که فلفل و زیره و دارچینی
با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربا خورند و سفیدهٔ آن اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود
سرد گرداند و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود مند بود و اگر صوف بدان تر کنند
و بر چشم بندند درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و درد چشم را بغایت نافع بود و نیم گرم اشامیدن
قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه و نفث دم و نزله را سود مند بود والله اعلم بالصواب
بیض الاوز و النعام و البط خایه مرغابی و شترمرغ و بط بهترین آن تازه بود نیم رشت
معتدل بود در ح لیکن غلیظ بود و مضر بود بقولنج و ریاح و دوا و مصلح آن صعتر و نمک بود والله اعلم
بیض العصافیر بیضهٔ گنجشک باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها عمل کند **بیض الحجل**
نیکوترین بیضه کبک تازه بود و لطیفتر از بیضهٔ مرغ خانگی بود ناقهان را نافع بود و بیضهٔ تذرو و مرغ
خانگی و کبک مقوی دل و سنجم اوصاف ثلثه باشد و مضر بود باصحاب کبد و مصلح آن شلت بود
بیض الحباری و القلق خصای نغابه نیکو بود موبرا **بیش** بدترین زهرهاست
و در غایت گرمی بود و تیزی بر برص طلا کردن نافع بود و جذام با ادویه دیگر و وی سم
قاتل مهلک بود مقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی بیش موش است و فاد زهرها مشک
و ماه فرفین که آن جدوار است و وی از سم افعی زودتر نفوذ کند و قرون سنبل نوعی از آنست

وگفته

وگفته شود و **بیش موش بیشا** بر جاست و گفته شد اما بیش موش حیوانیست مانند موش که معروفست
بفارة البیش و درین درخت بیش جا کرده دارد نافع بود برص و جذام را و تریاق بیش بود و افعی و هر
زهر که باشد

باب التاء

تانبول تامول
نیز گویند و تنبول خوانند و آن ورقیست مانند ورق تاریخ در دریا بار بسیار باشد و بسیار خورند و در
طعم نزدیک بتر نفل بود و درد دهن را سود دهد و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام باز دید کند و بدن را
قوة دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و باه را قوة دهد و خون بن دندان باز دارد و معده و دندان
و بن دندان را قوة دهد بخاییدن وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی ب است در ا وی است در ۲
قابض و مجفف بود و شریف گوید ح در ا وی است در ۲ قوة جگر ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد از آن
آب بیاشامند نفس را خوش کند و وحشت زایل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند و
مفرح بود و غم زایل کند و باید که با کلس صدف و تشنج دانگی و پارهٔ فوفل خورند و اگر بی کلس بود هیچ
طعم وی نیابند و سرخ نکند و تنبول خمر اهل هندست و رازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود والله اعلم
تاسمضت حماض است بزبان اهل تبریز و در ارج گفته شد **تالسفیشه** حرف و گفته شود
تالوب بزبان بربری فرفیون است و گفته شود **تاغندست** بزبان تبریزی عاقرقرحا است
و گفته شود **تین مکه** اذخر است و گفته شد **تبر** ذهب است و گفته شود **تبخ** کسب و گفته شود
تذرج بپارسی تذرو گویند گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود و در منفعت مانند دراج بود
و گوشت وی ح بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص این زهر است که زهرهٔ وی چون بدان
سعوط کنند حیل و وسواس زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم بخورند
وسواس و رقتمه زایل کند **ترمس** باقلای مصری خوانند و شامی گویند بهترین وی سفید فربه بود
بزرگ و طبیعت او ح است در ا و گویند در ۲ کلف و برص زایل کند و ریشها و دانها که بر روی پیدا
شود و خنازیر و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با عسل بیامیزند و بانبید
یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم و آرد وی چون با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا نافع بود
و آرد وی با آرد جو یا با آب گرم ورمهای گرم طلا کنند سرد آرد و چون با سرکه بپزند و بر
آتش فارسی ضماد کنند سود مند بود و ریشهای ترکه در سر بود و ریشهای پلید و جرب و ابتدای بهق

بشره ۳

وانارها که در بدن سودا شود و دانها سود مند بود و چون با بر و عسل بیامیزند و زنی که در گرد
و بیاشامند حیض براند و بچه بیندازد و آرد وی شیر را مانی کند و هر اثری که بود از زخم و غیر آن
بردود و سیدی بسر رنگ نماید و جگر خاصه چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و چون بکوبند و با سرکه
بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار ۳ درم مستعمل کند و طبیخ آن کرم را بکشد و بر ناف بچگان طلا
کردن همین عمل کند و اگر با پنج مازریون بجوشانند و گوسفند که جرب داشته باشند بدان بشویند الفزایل
کند و اگر آب بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید منقع ازوی شکم
ببندد و نه براند و بد بود و دشخوار هضم شود و خلطی خام ازوی حاصل شود در عروق و چون تمام
هضم نشده باشد و چون لحمی ازوی بیرون کنند غلیظ و نفوذ دیر کند و انچه تلخی داشته باشد زودتر
از معده بگذرد و باید که با سرکه وانگاه با نمک و صعتر یا انجذان خورند جالینوس گوید بدل آن در
جلاد و وزن آن باقلا بود و گویند بدل وی فودنج است و گویند بدل آن شیح ارمنیست و چون
با سرکه بپزند و بر مفاصل برد ضماد کنند نافع بود و ورمهای بلغمی تحلیل دهد و در خواص این زهر اورده است
که مردانه که فرقدان بسیار داشته باشند و فرقدان بنیز ازوی کنند خوانند چون بطبیخ زهر مس بشویند
زایل کند و شریف گوید چون بستانند و بلغور کنند و پوست وی جدا کنند و در دیگ مسین کنند و شیر
تازه بران ریزند چندانکه او را بپوشد و بجوشانند تا شیر نشف کند بعد ازان خاسند وی
روغن گاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و ازان ضماد کنند مسهل مره صفرا و مره
سودا و خلط خام لزج بود پس اگر خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه کنند گرم کرده و بر البیه
ضماد کنند اسهال صفرا کند و گر سودا خواهد بر دل ضماد کنند و اگر خلط خام خواهد مابین دو رکبتین
ضماد کنند و این ضماد از اسرار طب مکتومست و دین معالجه حبه طفلان و هر آنکه تحمل دارو ندارد مسهل
نوشته باشند کنند **تربد** بهترین آن حبشی بود منبغق و مدور مضمغ مجوف و در
سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و بر سر نیای وی صمغ بود و کهن و باریک نبود و بسطبری
میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و بیزند هیچ ریشه بر سر بیزن نماند و تنگ سوراخ
بود و باید که بوقت جرح کردن اول بتراشند و بروغن بادام چرب کنند مرضهای عصبانی را نافع
بود و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از هر دو درمک و ماسرجویه گوید مسهل اخلاط

غلیظ

غلیظ لزج بود و استعمال کردن سوخته خناق در بدن پیدا کند و مضر بود با معاو بعد ازانکه چرب شده باشد
و بروغن بادام چرب کرده کتیرا اضافه کنند و اگر تقویت وی زنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما
تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و مداوای
کسی که ان خورده باشد مانند مداوای کسی که خربق سیاه خورده است کنند و همان تدبیر کنند و
تربد سفید مجوف چنانکه ذکر کردیم درد مفاصل بلغمی را نافع بود و رحم را پاک گرداند تنقیه تمام کردن
و حقنه کردن و درد ازان نافع بود و نیز دیگر حیض آمدن و درد پشت را نافع بود و دماغ پاک کند
از بلغم غلیظ لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد
و علامات این زهرمان بود که چندان سرفه باید که قی بکند با خلطی لزج بباید بعد ازان ساکن شود
و اگر با بلیله کابلی خلط کنند نافع بود مصروع را و بدل آن هم وزن آن غاریقون و دانگی و نیم از صبر
و دانگی و نیم از حنظل و گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع گوید در معرده که بدل آن پوست
بیخ درخت توت است بوزن آن و شربتی از تربد از نیم درم تا یک درم بود **ترنجبین**
بهترین وی تازه سفید بود طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد و لطیف تر
از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود نافع بود تبهای گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند و تشنگی
بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بحاجت و شربتی ازوی از ۱۰ درم تا ۲۰ مثقال باشد و شریف
گوید ... است در اول حفظ را نیکو گرداند و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح ان اب تمر هندیست
و گویند بدل آن ماء الحاج با قند بود و گویند جوانب قند بود و گویند بدل آن شیرخشت است
تراب القی کنگر زدست و گفته شود **ترنجان** بادرنبویه است و گفته شد **ترابامان**
غافث است و گفته شود **ترفاس** کماهست و گفته شود **تراب الهالک** شکست و گفته شود
ترياق ديوستائيان ثومست و گفته شود **ترياق الترك** سوسيا بعيست و گفته شود
ترياق الحيه در بیخ چشم کاو کوهی و بز کوهی می باشد و از ان کاو کوهی نیکوتر بود و در صفته
ایل گفته شد و بنیز ازی ادریس بران خوانند **تراب الطرق** تراب المرعات هم خوانند
وان ترابیست که در میان چهار راه برهی دارند و در موضعی که سر چهار راه باشد و او را در
تریاق فاروق بکار برند و او معتدل مجفف جفیفاست **تراب المرتفعات** تراب الطرقست

وگفته شد تریاق فارسی حجر التیس است وگفته شود تشمیزج بپارسی چشمیزج گویند
و چاکسو خوانند و اهل حجاز بشه گویند بشیرازی چشنگ و بلغتی دیگر اطر ایلیس و حبة السوداء نیز
گویند اما حبة السودا شونیز را خوانند مولف گوید روستاییان شیراز از اچشم خوانند طبیعت
وی ح ی است و قابض بقوة درد چشم را نافع بود و ابو سهیل آورده که چون بغایت سحق کنند
تنها و بحریره بیزند و بر ریش قضیب مالیده زود نیک شود و بهترین وی آن بود که فربه بود
و نعاته سیاه و براق بود تشتیوان و تشتر نیز گویند و آن سناع است وگفته شد و هو اعلم
تفاح بپارسی سیب گویند معتدل ترین وی شامی بود و بعد از آن اصفهانی پس توقایی و ملیطی و آنچه
نغز بود بد باشد و همچنین نارسیده و تفه ت طا بود و آنچه ترش بود قابض سرد و غلیظ بود و آنچه
شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه ترش بود و نه قابض بود ت ی بود و شیرین که رسیده بود معتدل
بود در حرارت و برودت و بصری گوید شیرین ح طا بود در ا و ترش ت ی بود در ۲ و آنچه مز بود
معتدل بود در سردی و تری و منع فضول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایت روح
را لطیف کند خاصه شامی و قوه معده ضعیف بدهد اگر در میان خمیر بریان کنند قلة شهوة طعام را
نافع بود و کرم و ذو سنطاریا و سویق وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و
چون تفاح شیرین بخته کنند و بر چشم بندند درد ساکن کند و تفاح مز تشنگی بنشاند که از صفرا بود
و قی باز دارد و طبیعه ببندد و رازی گوید تفاح مقوی فم معده بود و مخمور را نافع بود اما بطی
الهضم بود و منفخ و اولی آنست که چون از وی ثقلی در معده یابند آب سرد و طعام ترش بر سر آن
نخورند بلکه شراب خورند و مرق اسفیدباج و مطنجنات و اطبا گویند نسیان آورد و سیب ترش
خلطی سرد نه لطیف از وی حاصل شود و شریف گوید چون ورق وی بکوبند و ۱ درم از آن بیاشامند
دفع زهرهای گرم که باشد بکند و گزندگی جانوران بکند و شراب وی گزندگی عقرب و هر زهر را که باشد
نافع بود و بقوت معده تمام دهد و سیب نارسیده مولد عفونات و تبها بود و آنچه بر درخت
رسیده شود نیک بود و آنچه نه بد بود و مجموع میوها چنین بود و ادمان خوردن وی درد اعصاب
احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود و آنچه ترش بود دفع مضرت آن بگوارش نعناع و گلقند کنند
و در این زمان آورده است که بوییدن او موسوسان و مزبولان اسود مفید بود و قوة دماغ

بدهد و اما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که سبل گشد از بهر آنکه خونی
چون هضم شود خونی که از وی حاصل شود بعضی منحل شود و ریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون
تمادی در عروق پیدا شود اگر آن بود که بشکافد و چون بشکافته شود در شش ریزد و سبل پیدا آید و بی فجال
و نادر باشد آنکه نباشد تفاح الارض بابونج است وگفته شد تفاح بری زعرور است وگفته شود
تفاح فارسی خوخ است وگفته شود تفاح مایی اترج است وگفته شد تفاح الجن ثمر یبروج است
تفاح ارمنی مشمش است تملول قثاء بریست تفسیا یا فسیات وگفته شود
تقدة زره اوجیت بپارسی گرویا خوانند وگفته شود تمتم سماق است وگفته شود تمر بپارسی
خرما گویند طبیعه وی ح طا در ا و ح وی زیاده از طا بود منی بیفزاید و صداع آورد و دندان و بن دندان تباه
کند و خونی غلیظ از وی حاصل شود سینه و شش ورود را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و رمد و قلاع و
خناق و درد دندان آورد و مصلح آن بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن و چون در
شیر تازه خیسانند و بخورند تقوطی تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی و قرنفل
کوفته در شیر اندازند بدن را فربه کند و باه را زیاده گرداند و لون را نیکو کند و مزاجهای سرد را خاصه در درد
پشت و درد کمر نافع بود تمر هندی حمر خوانند و صبار ایام خوانند لطیفترا جاص بود و رطوبت
کمتر بهترین وی زرد تازه بود شیره دار بغایه ترش طبیعه وی ت است در ۳ و گویند در ۲ و شیخ الرئیس
گوید ت ی است در ۳ و ماسرجویه گوید ت است و در وی رطوبه بود و مسهل بود قی و تشنگی و تب
و غشی و کرب را نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعه نرم دارد و شربتی از طبیخ وی نیم رطل کتاب
بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود آشامیدن وجه قلاع مضمضه کردن و خفقان را
سود دارد و چون از گرمی بود و دانه وی چه حر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود بسرفه و سینه
و مصلح شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل وی آلوی سیاه بود تمساح بپارسی نهنگ
خوانند مولف گوید آورده اند که نهنگ بر صورت سوسمار بود و پشت وی چون پشت کشف بود
آهن بروی کار نکند و بطول هشت گز بود و چهار دست و پای دارد دنبال او شش گز بود و طول آن
او ده گز و دهنی فراخ دارد و اورا شصت ناب باشد و نتواند که منحنی شود که استخوان پشت
یکپاره است و بیضه کند مثل مرغ و زبل از دهن اندازد زیرا که منفذ ندارد و جانوری در غایه قوه بود

چنانکه در آب گشد و هیچ در پوست وی کار نکند از سر تا دنبالش یک استخوان بود اگر بر قفا افتد سواء
بر خاست و راسو دشمن نهنگ بود سرگین وی سفیدی کهن و نو که در چشم باشد نافع بود و پیه وی
بر گزندگی وی ضماد کردن در ساعت درد بنشاند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را نافع
بود و اگر بدان ادمان کنند کری زایل کند و در خواص ابن زهر آورده اند که اگر بر صاحب تب
ربع مالند نافع بود و شریف گوید پیه وی چون بگدازند با روغن گل در ردیثت و گرده را نافع بود
و باه را زیاده کند و خون وی با بلیله و آمله خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون آن باز لون آرد
و بر پیشانی طلا کردن و صداغین درد شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون با سفیدباج بپزند و کسی را که
لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و جگر وی
چون بخور کنند در بیت مجنون جنون از وی زایل شود و اگر دندان وی که از جانب راست بود بگیرند و
بر بازوی راست ببندند مجامعت را قوة دهد و محرک تمام بود باه را و در خواص ابن زهر آورده است
که همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که فک زیرین او در حرکت باشد و چون پیه
وی با موم بر شسته و فتیله سازند و برافروزند در نهری و یا در بیشه ضفادع قطعاً آواز نکنند مادام که آن
افروخته باشد و چون طوق کند با پوست وی در بیرون قریه پس بیاورد در وسط ده ملیز آن
قریه در ان ده تگرگ نبارد باذن قادر کن فیکون و اگر پیه وی بر پیشانی کبش جنگی مالند که بنزاری
کبش عوج را خوانند هم عوج که برابر وی آرند از وی بگریزند و اگر چشم وی بکنند وقتی که زنده بود
و بر مجذوم ببندند نافع بود و آن علت زایل شود و رها نکند که زیاده شود **تنبول** تا نبول خوانند
و گفته شد **تنکار** دو نوعست معدنی و مصنوع طبیعت ان گرم و خشک است و لطیف و درد دندان را
نافع بود و کرم ان بکشد و از خوردن باز دارد بخاصیت و جلای ان دهد و انچه مصنوع بود صنعت ان چنانست
نوعست یک نوع گفته شود نمک یکجزو و بکجزو قلیه و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر بود و شیر گاو
و با شیر گاومیش ان مقدار که وی را بپوشاند و بر سر آن کنند و بجوشانند ان مقدار که سخت شود بعد
از ان با فتاب بیاویزند تا خشک شود و انچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و ان دو نوع است
یک نوع بیخ ماند و یکنوع هم برف انچه بریده باشد از ابرک گویند و انچه تیره باشد تنگک
خوانند و با ملح و روغن چرب کنند و در جایی که باد در آن نیاید نگاه دارند تا نپرند و از ان تنکار گویند

نفع است

وان نیک

وآن نیکوتر بود **تنوب** صنوبر کوچک است و گفته شود و از وی قطران سازند در وقت و تخم ان را قضم
قریش خوانند و ینبوب نیز گویند **توث حلو** فرصاد خوانند بپارسی توث سفید و قایم
مقام انجیر بود در انضاج الا وی غذا ابد دهد و معده را بد بود و خون فاسد از وی متولد شود و بهترین
وی بزرگ شیرین بود و طبیعت وی گرم در اول و تر است در دوم و گویند سرد است در اول و چون بخورند
زود از معده بگذرد اما دیر از وی در بیرون رود و بول براند و معده را بد بود و بهترین ان بود
که پیش از طعام بخورند و بعد از ان سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور
با آب باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند و با زیت بیامیزند و
بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و طبیخ پوست وی همین عمل کند **توث حامض** معروفست
شامی بهترین وی سیاه بود و بزرگ و نارسیده وی خشک کرده قایم مقام سماق بود و طبیعت
وی سرد و خشک است در دوم و گویند تر است و گویند وی در اول است و در وی قبضی بود و ورم
دهان و حلق را نافع بود و ورق وی خناق را نافع بود و عصاره وی خشک کرده شکم ببندد
و دوسنطاریا را نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران بود و آب ورق وی مقدار
درم چون بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و خوردن وی مغص آورد و مصلح وی اطریفل
کوچک بود و اسحق گوید مضر بود دشش و مصلح وی انار بود **توث وحشی** توث العلیق است
بشیرازی توث سه کل خوانند و در علیق گفته شود **تودری** تودریغ گویند و بزر الهوه و قصیصه
نیز گویند بشیرازی تدری خوانند و باصفهانی قدامه دیگر بابی مادرخت و بتبریزی ورینه طبیعت
ان گرم است در دوم وی است و علیی گوید تر است در اول و تودری چهار نوعست زرد و سفید
و سرخ و کلکون بهترین ان زرد است سرطانات که ریش نشده باشد نافع بود با عسل و آب طلا
کردن و اگر با آب بیامیزند و بر سرطان طلا کنند و ورمهای صلب و ورمهای بن گوش و صلابت نقرس را
نافع بود و ریشها که در چشم بود پاک کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بپزند و بیاشامند
باه را زیاده کند و اگر در لعوق کنند خلطهای غلیظ لزج را که در سینه و شش بود نافع بود **توتیا**
انواعست بهترین هندی بود بعد از ان زرد بعد از ان کرمانی نمک طبیعت ان سرد است در اول و خشک است
در دوم و چنین گویند سرد و خشک است در دوم و انچه شسته بود فاضلترین مجففات بود ریشها را نافع بود حتی

سرطانات ودر دو چشم را نافع بود ومنع فضول بد در عروق چشم بکند از نفود در طبقات بکند خاصه مغسول
وی وصحت چشم نگاه دارد ودر مرهم جهد ریش قضیب وخصیه بغایت نافع بود ومقعد وورمهای ان وگویند
بدل ان بوزن ان شادنه ونیم وزن ان توبال بود وگویند بدل سرطان حجری بود صفت غسل آن بگیرند توتیای
کوفته وبیخته وآب بامیزد ودر صره بندد که تنگ باشد نه بغایت ودر ظرفی سبز کند واب باران بر سر
ان کند ودر آب می جنباند تا انچه رقیق لطیف بود باب بیرون آید وانچه غلیظ ورمل وو سنج بود در خرقه بماند
بعد ازان آن آب را در ظرفی دیگر ودیگر اب بر سر ان توتیا کند همچنان اول ودیگر همان عمل کند بعد ازان آبها
ازگیرد وتوتیا ازوی بگیرد واگر رمل درین ان باشد بنداردو توتیا خشک کند واستعمال کند **تودریون**
بیخ کوهیست ودر شوکران گفته شود **توبال النحاس** لطیفتر از مس سوخته بود وان چون مس تافته کوبند
ازان می درفشد وبهترین ان قبرسی بود وسیاه که میل بسرخی داشته باشد ورقیق بود مانند پوستی واولی ان
بود که بشن ازسحق خیفد نوبت بشویند چون خواهند که درداروی چشم بکار برند طبیعه ان خ ی است در ۳
قابض بود وگوشت زیاده بخورد وخشونة اجفان را سودمند بود وتاریکی چشم زایل کند وجلا بدهد واولی ان بود
که حدة وی بنشاسته بشکنند وخاصیة وی در اسهال بلغم وآب زردست وانچنان مستعمل کنند که نمسال بسحق کنند
وباکیفال علک البطم حب سازند وفروبرند مسهل بلغم بود بطوث وگویند کمثقال با عسل بدهند معیس عمل کند
اما بعد ازان قدری سر که بیاشامند تا در اندرون نماند **تو بالحدید** اقوی ترین توبالها بود وچون
آهن سرخ شده کوبند ازان درفشد وان مجفف ومقبض بود در شهای بدرا تا نافع بود **تو بامون**
نوعی از تیوعاتست وانرا اغلا گویند وورق ان مانند ورق کبر بود کرد شکل وشاخها داشته باشد وچون بشکنند
شیر سیاه ازوی روانه گردد بغایه محرق بود **تین رطب** انجیر تر بهترین آن وزیری بود پوست
بازکرده بعد ازان انچه میل بسپیدی دارد بعد ازان سرخ پس سیاه وطبیعه ان ح بود اندک وگویند ح است
در آیاد در ابتدار درجه ۲ و ط است در ۲ وخام وی بردی مایل بود ودروی جلایی بود بر ثایل ضماد کردن
بهق را نافع بود وانچه رسیده غذا بهتر دهد ازجموع میوها وزود تر بگذرد وفربهی آورد وصرع را نافع بود
وخشونه حلق وسینه ولشکی که از بلغم شور بود ساکن گرداند وگرده ومثانه را سود دهد واز رمل بهرحه باشد
پاک گرداند وخاکستر چوب وی ذوسنطاریا را نافع بود واسهال خوردن وحقنه کردن پانجده درم وابن
وی سودمند بود گزیدن عقرب ورتیلا مالیدن ومار رسیده وی با عسل گزندگی سگ دیوانه وریشها که رطوبة
ازوی

ازوی روانه بود نافع بود وهمچنین ورق ان با کبر سینه وشراب ورگزندگی ابن عرس طلا کردن سود دهد
بود وخوردن انجیر ایمن باشند از سموم وقضبان وی چون با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود وانجیر
طبیعتی دارد وورق ان طبیعتی وحب ان طبیعتی ولبن ان طبیعتی وورق مخی قوی بود ولبن وی حادی
لطیف بود ولبن وی خون کداخته وشیر ببندد وازان بسته بگشاید مانند انفحه واگر بر صوف نهند ودر
دندان کرم ندار خوردن پاک کند ودر چشم کشیدن با عسل ابتدای آب نزول را نافع بود وانجیر دروی تلخی
بود ومولد مره بود ومغده راند بود ومصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد ازان بیاشامند با شراب
اترج یا ریباس وغذایی که خورند باید کرمی بود **تین یابس** انجیر خشک سپیدترین وی رملی
بود طبیعه ان ح است در اخر درجه اول ومعتدل بود در طروی لطیف بود ومنضج ومحلل ورمهای
صلب ضماد کردن نافع بود ومایل با نضج دهد وصرع وخشونه حلق وسینه وقصبه شش را هوا فق بود
وشراب وی سرفه کهن را نافع بود وسده جگر را وسپرز را بگشاید وگرده ومثانه را نیکو گرداند و
خورنده وی از سم ایمن باشد وچون با آب جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد ونضج دهد وخوردن
وی چنین بدار وی متولد شود واد مان خوردن وی شپش در بدن پیدا کند وسرد مزاج را نافع بود ودرد
پشت وتقطیر بول را نافع بود وسکن کرده بود وامعا طاورد وشکم براند وسینه وشش را از اخلاط
پاک کند ومضر بود بجگر وسپرز که متورم بود واولی ان بود که با مغز گردکان ومغز بادام خورند وچون
با فونج وسعتر وحاشا بخورند کرده ومثانه وسینه را پاک کند وچون یکرطل ازوی بسرکه خیسانیده
نه شبانروز بعد ازان بر سپرز ضماد کنند نافع بود واگر مر با مداد چهار انجیر در سرکه خیسانیده چنانچه ذکر
رفت بخورند سپرز را بگدازاند وضماد کردن نیز نافع بود وجالینوس گوید بدل وی در انضاج حب
صنوبر است

باب الثاء

ثافسیا ثافسیا نیز خوانند ونیتون سم گویند وان صمغ سداب کوهیست وگویند صمغ سداب بری وسداب بری
حرملست وگفته شود وسداب کوهی برگ ان بجرجل ماند لیکن درازتر وپهن تر بود وشاخ وی دراز بود
وبوی غلیظ منتن دارد وتخم ان بشکل تخم سداب بود وطبیعه وی بغایت ح بود ومحرق ومسخن
قوی بود ومجفف ودروی رطوبتی فضلی بود وگویند گرمی وی در ۳ بود ومسهل ومنضج ومنقی بود و
وجلی بغایه کند از عمق بدن وموی برویاند وپوست بیخ وی برداء الثعلب مالیدن بغایه نافع بود

واسترخا و نقرس و مفاصل سرد را نافع بود سود مند بود و حقنه کردن عرق النسا را نافع بود و بر نفث
دم و فضول طلا کردن و مقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و سهل و قی بود
و اگر زیاده ازین بود بول و طبع را ببندد و ورم زبان و قراقر و سوزش حلق و معده و سرخی روی
و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند بعد از آن شیر و مسکه و جواب غرغره
بشیر تازه و روغن گل و از ادویه تخم سداب نخابه نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس
گوید بول وی در داء الثعلب حرف و وی مضر بود مثانه و ثلاثة بول و مصلح وی حب الآس و
بلوط بود **ثام** وجه خوانند و آن لوبیا است و گفته شود **ثالثغیس** حرف با بلیت و
گفته شود **ثاقب الحجر** منفاج است و گفته شد **ثدی** پارسی پستان گویند و ضرع
پستان چهارپایان بود و ثدی از آن آدمی گوشت وی مانند سپید بود و طعم وی شیرین بود
و بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی سردی مایل بود و غذای
صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وی خلطی بود و مصلح وی صعتر و نمک بود و دم
ثعلب پارسی روباه گویند چون با آب بپزند و بر مفاصل طلا کنند نعایه نافع بود خاصه مبحان زنده
بپزند و زمان نیک در آن آب نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کنند و پیه وی درد مفاصل را سود مند بود
و درد گوش را چون در گوش چکانند و اگر بدان ادمان کنند کری را زایل کند و درد گوش برد و گوشت
وی خشک کرده بسایند و بپاشند ربو و سرفه را نافع بود و پیه وی چون در دهن گیرند درد دندان
زایل کند و درد چشم را نافع بود و شریف گوید پیه وی چون با تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را
نافع بود و زهره وی با کرفس و اشق بگدازند مساوی و سعوط کنند در بینی کسی که ابتداء جذام بود
در مرده روز یکبار سعوط کنند نعایه نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست گیرد ایمن باشد
از بانگ سگ و پیه وی چون با زیت انفاق کهن بگدازند و بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود و پوست
وی نعایه گرم بود از همه پوستها سخن تر بود و مرطوب مزاج را نشاید پوشیدن و محرور مزاج را
نشاید و کسی را که سرما بر وی غالب بود شاید و هر چند که موی بر وی زیاده بود بیخونه وی بیشتر
باشد و آن لباس زنان و بلغمی مزاج و پیران باشد و در خواص ابن زهر آورده است که پیه وی چون
طلا کنند بر تازیانه برصی و در اندرون هر خانه که بنهند مجموع کیکان بر وی جمع شوند و مولف گوید اگر

بادام

این بیخ اجای روید و او را بیرسی از زهران میخوانند که زهریست که از ابیش می خوانند و این بیخ
جازهرویت و مرده در یک موضع می رویند و این بیخ چون در پهلوی وی می روید قوه زهرش
بس باطل میشود اهل هند آن موضع از بیش برامیخورند زیان نمی آرد و اگر این بیش جای دیگر
می روید که مجاور بیخ این جدوار نیست نیم دانگ کشنده است و او را بیش گویند و بعربی بیش
میخوانند و مولف گوید ماه فرفین چهار نوع است سفید و سیاه و بنفشجی و زرد و خطاییان بیش را
ربی خوانند و هندوان اکربی خوانند و اهل هند بیش را بچل بچل و بچلاچل گویند بدترین مجموع
زهرها است تا بحدی که تریاق با صحبت آن مقاومت نمیتواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار
نیم مثقال بیش بخورد فی الحال لبهای وی اماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برخاست و بیخود شد
و تن بهلاک نهاد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از یکساعت
قی کردن آغاز کرد با انواع رنگها چنانچه حاضران ازبوی آن مصروع میشدند باز بیخود افتاد
دیگر باز نیم مثقال جدوار صلایه کردند و شراب انگوری بوی دادند باز قی کردن آغاز کرد بعد از آن
خواب بروی غلبه کرد چون از خواب برخاست عرق بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد
و از آن زهر کشنده خلاص یافت باذن الله تعالی و هو قادر علی جمیع الاشیاء و خواص این دارو
بسیار است اولا با زهران بیش است که گفته شد دیگر از اعمال بجستان که از دنبی کرم زهرات
مار نافع می باشد شخصی را مار گزید مقدار نیم مثقال با شراب بسایدند و بخورد وی بر آمدند
از زهران مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی عز اسمه و هو العلیم الحکیم و دو دانگ و عقرب گزیده را
دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله آورده اند که
هو تریاق السموم باسرها حتی البیش و الافاعی و از منافع دیگر وی انست که مجموع دردها را بنشاند اگر
بر اعضا ظاهر بسرکه یا بگلاب یا به آب طلا کنند درد بنشاند و اگر درباطن باشد مقدار دانگی یا
دو دانگ بسایند بقدری شراب یا به آب گرم یا بگلاب بحسب مزاج و بدهند درد بنشاند چون
در قولنج و درد گرده و معده و سنگ گرده و مثانه و عسر البول را با شیره تخم خیارین بدهند سود
دارد و بر مجموع اورام بلغمی و صفراوی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا آن ماده
باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد نضج بدهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل

بیستان ع

دفن آن بسر کرب بندو طلا کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را غیار رگ بیرون آید همین دارو طلا کنند
تحلیل یابد بجای انکه خار رگ بیز دو بکشاید و مسیح نحتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض وبا هر کس که
طاعون برارد این دارو با سرکه بسایند و بران موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی دیگر دیوا
قوه دهد و در ابتدای جمرت غار زر طلا کنند نهایت مفید بود و بر ریشهای پلید و ریشهای کهن قدری بکوبند
و بران پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت بصلاح آورد دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان
داشته باشد هر روز نیم درم بگلاب یا شراب بدهند دل را قوه دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام
وبا بجای تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت بکند و تقویه دل بدهد و دفع ضرر وبا بکند
این دارو مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده بجهة انکه تریاقیت در وی هست و چندان گرم نیست
دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا نجم الدین محمود شیرازی علیه الرحمه بود مردی فاضل بود
و در اکثر علوم ماهر و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نوشته فرمود که هر خاصیتی که در تریاق
فاروق هست در این داروی مفرد هست و همو فرمود که مرا درد معده بلغمی بود هر معالجه که کردم مفید
نیفتاد و چند عدد ازین حب وار بروز کار بصلایه میکردم و بگلاب میکردم مسحق دفع تا آن زحمت زایل
شد و شخصی را عده جگر بود و باستسقا خواست انجامیدن چند روز این دارو را با سکنجبین
بخورد سده کشاده شد و بعد نمکی که زرد بود برنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت
و چهار روز بول او گرفته بود فادزهر داروی با سید و بر مثانه وی طلا کرد و قدری در احلیل وی
چکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد و بیم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
و دیگر جهت بواسیر را ازین دارو بدان موضع طلا کنند درد ساکن گرداند و ورم را تحلیل دهد دیگر انکه
دشواری زادن را نظیر ندارد دلبا نیز قدری بگلاب گرم بخورد وی دهند و قدری بشیم پارهٔ
بخود برگیرد در حال وضع حمل بکند دیگر صرع صبیان از اشبه مادرش مقدار نیم دانک یا دانکی بخورد وی
دهند نافع بود مولف گوید این خاصیة در وی هست و این ضعیف را تجربه افتاده مجرب بود و طفلی
چهار ده شبانه روز ام الصبیان داشت که یک ساعت ازان خالی نبود این دارو بشیر مادر سوده بوی
دادند همان روز شفا یافت بامر الله تعالی دیگر خداوند تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب
گرم بدهند صحت رخ بیابد نافع بود ان شاء الله تعالی اما تنقیه بدن باید کرد دیگر درد دندان را

مفید بود مقدار عدسی ازین دارو در بن دندان کرم دار یا بر بن دندان طلا کنند در حال درد ساکن کند و درد چشم
که بلغمی باشند در میان چشم چکانند درد بنشاند و اگر صفراوی بود بر پشت چشم طلا کنند درد بنشیند و اماس
بلکه با کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی بلغمی را درد ساکن تر باشد و صفراوی را درد و سوزش و
چکیدن اب بیشتر بود و در تقویت باه اثر عظیم دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند
نعوظ تمام آورد و حکماء هند میگویند که مردم لاغر را فربه کند و میگویند که اگر بر بهق سفید و برص
طلا کنند سود مند بود و حکماء هند آورده اند که درین دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق
گرفته باشد بر حلق طلا کنند بغایت نافع بود و حالا انچه بتجربه معلوم کرده شده بود ثبت کرده شد و مولف
گوید شخصی را سوء القنیه طاری شد و باستسقا خواست کردن چند روز این حب وار سوده بوی دادیم
حق سبحانه و تعالی صحة بخشید بادرار بول و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم تر است در ۳ و هم صاحب
تقویم فرصا امعا آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که آهن تافته دران انداخته باشند و صاحب منهاج
گوید بدل وی در تریاق ۳ وزن آن زرنباد بود **جدال** لمجمت و گفته شود در جلید **جدب**
حمارست و گفته نشود **جرجیر** بری بود دلستانی بری را ایهقان گویند و بستانی را کف عایشه و بپارسی
گیکیز گویند و بشیرازی گزرک و بهترین آن بستانی بود که تیزی وی کمتر بود و طبیعت وی گرم است در ۳ و گویند
در ۲ و وی است در ۱ تر وی تر بود در ۱ و بوحا گوید گرم است در ۲ اب وی اثر بنهابر د و جرجیر مدر
لبن بود و مسمن و منفخ و مهیج باه بود اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم اورد و مصلح وی کاسنی
و کاهو و تعله لحم‌ها و سرکه بود و وی منی را زیاده کند و نعوظ تمام اورد و چون با شراب
با نبا مند تریاق گزندگی ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرجیر را بکوبند و
و آب آن در بیخ درخت انار ترش ریزند شیرین گردد و جرجیر بری را خردل بری خوانند و ادرار
بول بغایت کند و تر تر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل مستعمل کنند **جرجیر الماء** قرة العین است
و سرتیز خوانند و گفته شود **جعدانق و جعدمانق** گرمدانه است و گردمانه نیز گویند و گفته شود
جرجر باقلاست و گفته شد **جرجر الهندی** ترمس است و گفته شد **جراد** بپارسی ملخ گویند
بهترین وی فربه بود و طبیعت آن گرم ی است در ۲ چون بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصیة حاصر زنان
و گویند ۱۲ عدد ازوی سر بیندازند و اطرافهای وی و ما قدری مورد خشک مستنقی با نبات شفا یابد

تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن جوان بواسیر را سود دهد و بریان کرده گزندگی عقرب را خوردن
نافع بود و اندرون وی و خایهٔ وی چون بر کلف طلا کنند دلیل زایل کند و گویند ملح در ازیاج چوب
بر صاحب تب ربع آویزند نافع بود و مولف گوید اگر ملح را بسوزانند دیگر ملحان از رایحهٔ ان بگریزند
و اگر بگریزند بمیرند و خوردن ملح جرب و حکه آورد و مصلح وی تقلبه الحماضت با بزر قثا
جراد البحر ازبیان است و گفته شد جردان فارست بپارسی موش گویند چون بشکافند
و بر گزندگی عقرب نهند درد ساکن کند و گویند بریان کرده و گویند بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند و بگویند
نخانهٔ خرد و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب مالند نافع بود و مولف گوید آورده اند که اگر سرگین موش
در چشم کنند سفیدی زاید ببرد و مژه را برویاند و رطوبت قرنیه پاک کند جراسیا قراسیا است
و گفته شود جزر بپارسی گزر گویند بهترین وی زرد و شیرین بود و گویند سرخ و ترتر و
زرد غلیظتر بود و غذای وی کمتر از غذای شلغم بود و طبیعه وی گرم در آخر درجه دوم و طاست
در اول باه را انگیزد کند و مسهل و ملطف بود و بول براند اما دیر هضم شود و منفخ بول و مولد
خونی بد بود و باید که بغایت پخته بود و مصلح وی انگامه و سرکه و خردل بود و بصری گوید جزر
مقوی معده بود که در وی ازوجه و بلغم بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بدهد و چون با
گوشت بود نیکو بود خاصه قطع بکند و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزد
و چون با عسل مربی کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیاد تر و باه زیاده
کند و منی زیاده گرداند و چون بسرکه و نمک نهند معده و جگر و سپرز را نافع بود جزر البری
اشقاقلت و گفته شد جزراقلیطی هم جزر بریست که در اشقاقل گفته شد جزمازج ثمرهٔ
الطرفاست بپارسی گزمازک گویند و بشیرازی گز باز طبیعت وی گرم است در ا درجه ا وی ا
در آخر آن و گویند سرد است در ا قطع رعاف بکند و چون بپزند بسرکه و آب و بر سپرز ضماد
کنند نافع بود و ریش تنش را سود مند بود و مقدار ۳ درم مستعمل بود و چون بپاشامند نفث
دم را نافع بود و اسهال کهن و رطوباتی که از رحم روانه بود و یرقان را نافع بود و بر گزندگی رتیلا ضماد
کردن سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی دوقو بود و گویند بدل وی هم وزن ان
پوست انار و نیم وزن آن انزروت سرخ است جسرداروی خسرو داروست و گفته شود

جسمی خشک خوانند و گفته شود جشمک تشمیز جست و گفته شد جعّ جبیبی است
بپارسی کچ خوانند طبیعت آن سرد و تر است چون بسرکه بسرشند و بر سر کسی که رعاف داشته باشند
طلا کنند خون باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جعده فولیون خوانند
و کیسر کوهی و کیسو نیز گویند و آن دو نوعست کبیر و صغیر کبیر و بپارسی عنبر بید خوانند و صغیر و یرا
بشیرازی گل ربه خوانند بهترین صغیر بود شامی بری تازه سفید و طبیعه وی گرم بود در ۳ و طبیعت
عنبر بید گرم بود در ۲ و هر دو خشک بوند در ۳ مفتح و ملطف بوند چون تر بوند جراحتهای تازه را
نافع باشند و خشک آن ریشهای بد را سود دهد و با سرکه بر سپرز ضماد کردن نافع بود و بول و حیض براند
و یرقان سیاه را نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا بیندازند در خانه گزندگان بگریزند و نسیان را
نافع بود دیگر هم از آن و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد و چشم را روشن کند و اگر در شیاف
مرارة کنند و باب را زیانه و باب باز تر بیند و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و وی
مضر بود بمعده و مصدع بود و مصلح وی جمامات و صاحب تقویم گوید بنفشه و بدل وی در اخراج
ید و ادرار بول و حیض پوست انار تر و کتو دانگی وزن آن پوست سلیخه بود و گویند بدل ان
فو تنج جلیبیت جفزی گفزی گویند و گفته شود جفت البلوط پوست بیرون بلوط است
پوست اندرون بلوط است
و طبیعه آن سرد و خشک است در ۲ و قابض بود و خون رفتن باز دارد خاصه از زنان و ریش روده و
شکم ببندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و رفتن ضماد کردن نافع بود و بدل ان بوزن آن مورد
و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن ان گل سرخ میجان بادنبال و گویند بدل آن جلنار است
جل ورد است و گفته شود جلیوب لبلابست و فوح نیز گویند و عشقه و حبل
المساکین واو را در لبلاب گفته شود جلنار بپارسی گلنار گویند و بشیرازی گل صد برگ
وان گل انار بریست که بغیر از آن هیچ ثمر نبندد و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری
طبیعه ان سرد و خشک است در ۲ خون شکم ببندد و ریش روده و ریش کهنه وفتق را نافع بود
و دندان محکم کند و زنانی که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه و مغز
برورم لطوخ کنند باز گرداند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشیدن دهن را نافع بود
و عصاره وی در طبیعه عصاره لحیة التیس باشد و مقدار مستعمل از وی ۱ درم نیم تا ۲ درم بود

اما مولد سده بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا است و بدل وی اقماع رمان بود و جفت بلوط و
بادروق گویند بدل وی پوست انار است بوزن آن و گویند بدل ان طراثیث بود بوزن آن
جلنسرین ورد صینی است و گفته شود جبلهنگ جلبنج است و گفته شد جلجلان
صاحب غفره گوید سمسمست و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسمست و این هر دو خلاف تحقیق
کزبرهٔ یابس است بپارسی کشنیز خشک گویند و گفته شود جلبان خلر خوانند و خرفی و گفته شود
جلید ثلجست بپارسی برف گویند بـ طبع وی است بعرض و مزاج اصلی وی طـ است وی
او عارضی است آب وی درد دندان را که از گرمی بود نافع بود و هضم را قوه دهد اما اعصاب
و معده را زیان دارد و براز ابد بود و سرفه آورد خصوصا که خلط سرد در معده وی باشد
و خوردن برف تشنگی آورد و آب وی علق که چسپیده بود نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد
بود بسبب آنکه هر چه لطیف و بیت در بستن بتحلیل رفته است و جمله گفته شود جمد بپارسی یخ گویند
و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آبی که از ان بسته شود اگر آبی نیک بود او نیک
بود و اگر بد بود آن یخ بد بود و منفعت وی به برف نزدیکست اما لطیفتر بود جلوز صاحب
منهاج گوید بندقست و صاحب جامع نیز گوید بندقست مطلق و هر دو سهو کرده اند اما آنچه محققست
جلوز لوز البربریست و روغن وی را زیت الهرجانی خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارنان
گویند و آن بادام کوهیست بشیرازی بجک خوانند قایم مقام جلغوزه است بود و منفعت و طبیعت وی
ح است در آ و گویند در ۲ وی است در آ و در وی اندک رطوبتی هست باه را قوه دهد و منی بیفزاید
و درد پشت را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود اما دیر هضم شود و دیر از معده
بیرون رود و مضر بود بسپرز و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه است جلغوزه حب صنوبر
کبار است و گفته شود جلجلان مصری بیش است و گفته شد جلجلان الحبشه خشخاش سیاه است
و گفته شود جلنجبجبه فونیخ بریست و گفته شود جلماثا قندست و گفته شود جمار شحم
النخل خوانند و قلب النخل نیز خوانند و آن لب نخل است بپارسی مغز خرما گویند و پیه خرما و دل خرما
گویند بهترین ان تر و شیرین بود و طبیعت آن سـ دو خشکست در اول و گویند در دوم قابض بود
خشونت حلق و اسهال و خون شکم را نافع بود و گزندگی زنبور ضماد کردن بغایت مفید بود و وی قوة